آشنایی با حدود صد روضه جعلی مشهور:

که در منابع دسته اول و کهن موجود نیست و در قرون أخیره در مقاتل ضعیف و پر غلط راه یافته است به همراه ذکر کتبی که این روضه‌های جعلی را ذکر کرده‌اند: (برای توضیح بیشتر نگاه کنید به مقتل جامع سیّد الشهداء، گروهی از تاریخ پژوهان تحت اشراف استاد مهدی پیشوائی و کتاب جریان شناسی تاریخی قرائت ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه، نوشته استاد تاریخ محسن رنجبر)

۱– گزارش ناپذیرفتنی کیفیّت خروج امام حسین ؑ به همراه خاندانش از مدینه با موکب مجلّل و با شوکت و با چهل محمل حریر و دیباج همانند حاکمان و پادشاهان. (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۲ص۶۲۷–۶۲۹)

۲– گزارش افسانه‌ای و خیالی آمار لشکر عمر سعد بالغ بر یک میلیون و شش صد هزار نفر و در جای دیگر ۴۶۰ هزار نفر و کشته شدن ۳۳۰ هزار نفر از آنان به دست امام حسین ؑ و ۲۵ هزار نفر به دست حضرت عباس (به جز مجروحان) و ۲۵ هزار نفر به دست دیگر، بنی هاشم و جان سالم بردن تنها ۸۰ هزار نفر از آنان! (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۳ ص۴۳ و ج۲ ص۵۴۵)(دربندی، اسرار الشهادة، ص ۳۴۵، (چاپ قدیم). این نقل در چاپ جدید این اثر، حذف شده است)

فاضل دربندی در ج۳ ص ۳۹ تعداد کشته‌های دشمن به دست امام حسین ؑ را به ۴۰۰ هزار نفر و تعداد سپاه عمر سعد را به ۵۰۰ هزار نفر رسانده است. (ج ۳، مجلس سیزدهم، ص ۳۹) .اما شریف کاشانی کشته شدن بیست و پنج هزار نفر به دست حضرت عباس را به نقل از ابن‌عصفور آورده است (تذکرة الشهداء، ص ۲۴۳)

آمار ۷۰۰۰۰ نفری برای سپاه عمر سعد (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۳۷ و ۲۸۰)

کشته شدن ۱۰۰۰۰ نفر از سپاه عمر سعد به دست امام حسین ؑ که چون تعداد لشکریان بسیار بود، این تعداد کشته در سپاه آنان شکاف ایجاد نکرد. (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۴۵۱)

۳– ۷۰ یا ۷۲ ساعت بودن روز عاشورا (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۳ص۴۰)

۴– پیوستن ده هزار نفر از شامیان به فرماندهی عامر بن طُفَیل به ابن زیاد! (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق، ص۲۲۳)

۵– حضور سپاه هزار نفری شامیان در کربلا به فرماندهی شمعان (شمعون) بن مقاتل (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین علیه‌السلام و أهل بیته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق، ص۱۱۸)

۶– حضور چهار صد نفر از مفتی‌هایی که فتوا به قتل امام حسین علیه‌السلام داده بودند در کربلا، از جمله ظفر بن ملجم، و انداختن عصا به سوی امام علیه‌السلام به جای استفاده از نیزه و شمشیر. (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص۲۷۹–۲۸۰)

۷– کشته شدن ۱۹۵۰ نفر به دست امام حسین علیه‌السلام (منتهی الآمال ص۸۹۷) (مناقب ابن شهر آشوب ج۴ص۱۰۹–۱۱۴) ((نفس المهموم ص۳۵۴)

کشته شدن ۱۶۰۰ نفر به دست امام حسین در روز عاشورا (نورالعین فی مشهد الحسین علیه‌السلام که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است، ص۶۷)

کشته شدن ۱۰۰۰۰ نفر از سپاه دشمن به دست امام حسین (تظلّم الزهراء، سید رضی بن نبی قزوینی (زنده در ۱۱۳۴ق) ص۲۰۸ به نقل از منتخب طریحی ص۴۶۳)

کشته شدن بیش از ۳۰۰۰ نفر از سپاه عمر بن سعد توسط امام حسین علیه‌السلام و یارانش (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف ص۵۵–۸۸)

کشته شدن ۱۵۰۰ نفر در حملة نخست امام حسین؟! (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف ، ص ۸۶)

ـ امام حسین‌علیه‌السلام از لب آب تا به خیمه رسید، چهارصد کس را افکند (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص۴۳۳) و کشتن چهارصد نفر دیگر پس از شهادت حضرت قاسم (ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۵۲)

ـ کشتن ۱۲۰۰۰ یا ۱۵۰۰۰ نفر از سپاه عمر سعد توسط امام علیه‌السلام تا جایی که خون رکاب اسبش را فراگرفت! (ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۱۵) و در گزارش دیگر، هلاکت ۲۰۰۰۰ و به روایت دیگر، ۲۴۰۰۰ نفر به دست امام علیه‌السلام در حالت جراحت (همان، ص ۳۲۴) ونیز کشته شدن ۱۰۰۰۰۰ نفر از سپاه عمر سعد با گفتن «موتوا اعداء الله» از سوی امام علیه‌السلام ! (همان، ص ۲۱۵)

ـ کشته شدن ۱۸۰ نفر به دست جعفربن علی (ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۴۲)

ـ کشته شدن ۷۵۰ نفر به دست ابوالقاسم و ۸۰۰ نفر به دست احمد دو فرزند امام حسن‌علیه‌السلام! (سیدمحمدمهدی تنکابنی، ریاض المصائب، ص۴۵۴)

ـ ارائه آمار کشته‌های دشمن از ۳۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ نفر ! (ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۳۵۴)

گزارش صحیح: بنابر گزارش منابع کهن به ویژه گونه نخست، شمار کشته‌های لشکر عمر سعد، ۸۸ نفر بوده است. (محمد بن سعد، ترجمة الامام الحسین و مقتله (من القسم غیر المطبوع من کتاب طبقات الکبیر) تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی ص۷۵، بلاذری، جمل من انساب الاشراف ج۳ ص۴۱۱، طبری، تاریخ الامم و الملوک ج۴ ص۳۴۸، مسعودی، مروّج الذهب و معادن الجواهر ج۳ ص ۷۳)

همچنین در گزارش ابومخنف در چند مورد، شمار کشته شدگان به دست اصحاب امام حسین علیه‌السلام اندک گزارش شده است. (طبری، ۳۱۰ق، تاریخ الامم و الملوک ج۴ ص۳۳۶،۳۳۲،۳۰۸)

۸– مبالغه و افسانه بافی در قدرت سپاهیان عمر سعد:

ـ جریان یزید ابطحی: «او به مبارزت در همة شام و عراق مشهور بود و به جرأت و شجاعت در ولایت مصر و روم معروف و مذکور. سپاه عمر سعد چون او را در مقابل امام حسین علیه‌السلام دیدند از شادی نعره برکشیدند و اطفال و عورات اهل بیت علیهم‌السلام از این حال واقف شده، بترسیدند!» (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۴۳۲)

ـ «نصربن کعب نخعی سوارِ تمام بود از رؤسای کوفه و از سرداران عرب و او را برابر صد سوار دانستندی...» (همان، ص ۳۵۵)

ـ به روایتی مردی که با هزار مرد او را برابر می‌دانستند، بر قاسم حمله کرد، قاسم او را مهلت نداده به ضربتی از مرکبش فرو انداخت، پس دیگر، کس جرأت مبارزتش نکرد (همان، ص ۴۰۵ / فخرالدین طریحی، المنتخب فی جمع المواثی و الخطب، ص ۳۶۶ / ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۱۷۷)

۱۹۰۰زخم تیر، نیزه و شمشیر بر بدن امام‌علیه‌السلام (علی‌بن عبدالباقی زنگنه، مجالس الشهداء، ص۱۳۲، و محمد ابراهیم نواب تهرانی، فیض الدموع، ص ۲۰۵)

حضور هاشم بن عتبه مرقال (پسر عموی عمر بن سعد) **با یک نیزه هجده ذرعی** (حدود ۹ متر) در روز عاشورا در کربلا و نبرد افسانه‌ای وی با سمعان (شمعان) بن مقاتل و دیگران و زدن شمشیر بر فرق سمعان که تا به خانة زین دو نیم شد! (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین علیه‌السلام و أهل بیته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق ص۱۱۹،۱۱۸)(روضة الشهداء کاشفی ص۳۷۵) در حالی که بر اساس گزارشهای معتبر تاریخی، هاشم از اصحاب خاصّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و در جنگ صفّین پرچم دار آن حضرت بود و با سپاهیان معاویه جنگید تا شهید شد (نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ص۳۵۳،۱۹۳) .(وی در جنگ با سپاهیان معاویه، شهید شد (همان، ص ۳۵۳)

۹– نام بردن از افرادی به عنوان یاران امام حسین ﷺ یا افراد عمر سعد که در هیچ منبع معتبری نام آنان یافت نمی‌شود. از جمله: عبدالله بن شقیق، اسحاق بن مالک اشتر، کثیر بن یحیی انصاری، مارد بن صُدَیف تغلبی و افسانه مبارزه او با حضرت عباس، غلامی به نام مبارک، مسعود هاشمی و ....

(أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۲ ص۲۷۵ و ۲۸۴ و ۲۹۰ و ۴۹۹ و ۲۹۹ و ۲۹۸)

۱۰– ذکر برخی از نامهای جعلی از قبیل زُهیر بن حسان اسدی، سامر، حجر حجّار، حماد بن انس، وَقّاص بن مالک، شُرَیح بن عُبید، قَیس بن منبّه، هاشم بن عتبة به عنوان اسامی افرادی در دو سپاه امام حسین ﷺ و عمر سعد. (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق، ص۳۰۴،۲۸۳)

۱۱– حضور زعفر جنّی زاهد در کربلا و اعلام یاری به امام حسین ﷺ و نپذیرفتن حضرت (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق، ۴۳۱ و ۴۳۲) (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین ﷺ و أهل بیته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق، ص۱۵۲)

کاشفی نوشته است: [امام حسین ﷺ هنگام دیدن زعفر زاهد گفت]: تو چه کسی ای نیکبخت که در چنین وقتی بر مظلومان بیچاره و غریبان آواره، سلام می‌کنی؟ (روضة الشهداء ۴۳۱)

۱۲– افسانه شفا یافتن دختر یهودی کور و علیل با چکیدن خون بال از یک مرغ که منقار خود را در کربلا به خون امام حسین آغشته کرده و تا مدینه پرواز کرده بود (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق، ۴۴۷–۴۴۹) (بحار الأنوار ج۴۵ ص ۱۹۱–۱۹۳ بدون ذکر سند)

(تظلّم الزهراء من اهراق دماء آل العباء، سید رضی بن نبیّ قزوینی، بعد از ۱۱۳۴ق، ۲۳۳–۲۳۵) (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین ﷺ و أهل بیته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق، ص۱۰۸) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ ص ۳۷۸،۳۷۹)

۱۳– حضور لیلا در کربلا و خارج شدن وی از خیمه با پا و سر برهنه هنگام شهادت علی اکبر، (معالی السبطین، محمد مهدی حائری مازندرانی ۱۳۸۵ق، ج۱ ص ۲۵۵) در صورتی که هیچ سند تاریخی قدیمی درباره حضور او در کربلا وجود ندارد.

از آنجایی که هیچ گزارش معتبر تاریخی درباره همراهی لیلا، مادر حضرت علی اکبر، با کـاروان امـام حسـین ﷺ در کـربلا و حتی حضور او در مدینه وجود ندارد، به نظر می‌رسد وی در زمان قیام امام ﷺ در قیـد حیـات نبـوده اسـت. (جریـان شناسـی تاریخی قرائت ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه، دکتر محسن رنجبر ص۲۴۷)

هیچ یک از منابع معتبر و کهن تاریخی، سخنی از حضور لیلا (مادر حضرت علی اکبـر) و شـهربانو (همسـر امـام حسـین ع) در کربلا به میان نیاورده‌اند حتی هیچ قرینه و شاهد تاریخی در دست نیست که نشان دهد این دو نفر در زمان واقعه کـربلا در قیـد حیات بوده‌اند.

۱۴– حضور شهربانو در کربلا: ابن فُندُق بیهقی ۵۶۵ق نیز در لباب الأنساب می‌نویسد: « گفته شـده همانـا شـهربانو مـادر زین العابدین ﷺ در هنگام وضع حمل ایشان از دنیا رفت و برای زین العابدین ﷺ دایه‌ای بود که او را پرورش داد. و قیل: إنّ شهربانو أمّ زین العابدین علیه السلام ماتت فی الطلق بعد ولادته، و لـزین العابـدین علیـه السـلام خاصـة حاضـنة ربّتـه (لبـاب الانساب ج۱ص۳۵۱ و ۳۵۲) بر اساس گزارش مسعودی۳۴۶ق، در «إثبات الوصیة ص۱۷۰» نیز شهربانو، سالها پیش در زمـان وضع حمل، در مدینه از دنیا رفت.

ابن شهر اشوب در مناقب ج۴ص۱۲۱ به واسطه اعتماد به گزارشهای جعلـی منسـوب بـه أبومخنـف در ادامـه گـزارش کـه از ابومخنف درباره توزیع سرها به میان آورده، افزوده است: «شهربانویه خود را در فرات غرق کرد» در حالی که چنین مطلبـی در گزارش ابومخنف که طبری و بلاذری آن را نقل کرده اند وجود ندارد. (بلاذری، انساب الاشـراف ج۳ ص۴۱۲) (طبـری، تـاریخ الامم و الملوک ج۵ ص ۴۶۸)

۱۵– افسانه شیرین خانم[۲] کنیز شهربانو(روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق، ۴۵۹–۴۶۲)

---

[۲] یکی از افسانه‌های تخیّلی کاشفی در کتاب قصّه پرداز «روضة الشهداء» افسانه شیرین خانم می‌باشد که بدین شرح است: ... در خدمت شهربانو کنیزکی بود به غایـت زیبـا روی و او را شیرین گفتندی، در لطافت شیرین زبان بود و در ملاحت لیلی دوران. دو شکر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمند تاب داده

پیش شهربانو آمد و آغاز گریستن کرد و سبب گریه او آن بود که شهربانو را در آن روز که به مدینه آوردند. صد کنیزک با او بود آن شب که به شرف زفاف امام حسین «علیه السـلام» مشرّف گشت. پنجاه کنیزک را آزاد کرد و چون حضرت امام زین العابدین «علیه السلام» متولّد شد چهل کنیزک دیگر را خط آزادی داده با وی ده کنیزک ماند. در میانه ایشان شیرین بـه حسن یکتا و به جمال بی‌همتا بود. روزی شیرین به خانه درآمد و شهربانو با امام حسین «علیه السلام» نشسته بود آن حضرت در شیرین نگریست و به مطایبه گفت: ای شهربانو، شیرین عجب روی برافروخته‌ای دارد؟ شهربانو گمان برد که امام حسین «علیه السلام» را میلی به وی پدید آمده گفت: یا بن رسول اللّه او را به تو بخشیدم. حضـرت امـام دریافـت کـه او چـه گمان برده است فی الحال گفت من هم او را آزاد کردم. شهربانو برجست و سر عیبه جامه خود بگشاد و خلعتی نفیس قیمتی در شیرین پوشانید امام حسین «علیه السلام» فرمود: که تـو چندین کنیزک آزاد کردی و هیچ کدام را مثل این جامه نپوشانیدی؟

شهربانو گفت: ای سیّد آنها آزاد کرده من بودند و شیرین آزاد کرده تو پس باید میان ایشان فرقی باشد. امام حسین «علیه السلام» او را دعا گفت و شیرین همچنان در ملازمـت شـهربانو می‌بود تا در این شب که در پای کوه منزل گرفتند. شیرین در حال شهربانو نگریست که جامه فراخور حال خود نپوشیده بود، به یادش آمد از آن جامه مرصّع کـه در نظـر امـام حسـین «علیه السلام» بدو پوشانیده بود گریه بر وی غلبه کرد و از شهربانو اجازت طلبید که بدان قریه برود، غرضش آنکه اندک پیرایه که با وی مانده بود بفروشد و از بهای آن از جامه‌هائی که

۱۶– بریدن سر مطهّر امام حسین(ع) از قفا: یکی از مسائلی که درباره چگونگی شهید کردن امام حسین(ع) مطرح است، بریدن سر امام(ع) از قفاست. اگر چه گزارشی در این باره در منابع اولیه نیست، اما در منابع قرن ششم به بعد، این مطلب تصریحاً یا تلویحاً بیان شده است. (مقتل الحسین خوارزمی ج۲ص۴۲) (مناقب ابن شهر آشوب ج۴ ص ۱۲۲ و ۱۸۲) (لهوف سید ابن طاووس ص۱۸۱) (بحار الأنوار ج۴۵ص۱۷۴)(کامل بهائی، عماد الدین طبری ج۲ ص ۲۸۷)

۱۷– اینکه شمر سر امام(ع) را از قفا برید. چون حضرت به شمر گفت که شمشیر جای بوسیدن پیامبر را نخواهد برید، و چون شمر هر رگ و استخوانی را از سر حضرت قطع می‌کرد، امام می‌گفت: « وا جدّاه، وا اباالقاسماه....) (معالی السبطین، محمد مهدی حائری مازندرانی ۱۳۸۵ق، ج۲ ص ۲۴) (مقتل جعلی منسوب به ابومخنف ص۹۳) (اکسیر العبادات، دربندی ج۳ ص ۷۳) (فیض الدموع ص۲۰۹) (تذکرة الشهداء ص۳۴۰)

در آنجا می‌بافند بخرد و برای شهربانو بیاورد، امّا چون شیرین دستوری خواست شهربانو گفت تو آزادی و کسی تو را نگه ندارد و با اسیری نمی‌گیرد هر جا که دلت می‌خواهد برو. شیرین برخاست و به کوه بالا رفته بر در حصار آمد در بسته بودند و پاسی از شب گذشته بود در را فرو کوفت. عزیز بن هارون واقعه دیده بود و در پس حصار آمده انتظار می‌برد. آواز داد که ای کوبنده در شیرین توئی؟ گفت آری در حال در بگشاد و برو سلام کرد و او را به سرای خود برده به تعظیم تمام به نشاند شیرین از عزیز پرسید که نام مرا چگونه دانستی؟ گفت: اول شب به خواب شدم موسی و هارون علی نبیّنا و «علیهما السلام» را به خواب دیدم سرها برهنه و آب از دیده ریزان و آه زنان، اثر تعزیت در ایشان پیدا و علامت مصیبت از صفحه حال ایشان هویدا، گفتم: ای سیّدان بنی اسرائیل و برگزیدگان ربّ جلیل شما را چه رسیده است و سر و پای شما چون مصیبت‌زدگان برهنه از سبب چیست؟ و این آه و ناله و گریه شما از برای کیست؟ گفتند تو ندانسته‌ای که سبط پیغمبر آخر الزّمان محمّد مصطفی «صلی اللّه علیه و آله» به ظلم بکشتند و اکنون سر او و شهدا را با أهل بیتش به شام می‌برند و امشب در زیر این کوه فرود آمده‌اند، من گفتم شما محمد (ص) را می‌شناسید؟ و بدو اعتقاد دارید؟ ایشان گفتند: ای عزیز چگونه نشناسیم او پیغمبر به حق است و حق سبحانه از ما درباره او پیمان فرا گرفته و ما به وی گرویده و ایمان آورده‌ایم هر که به او نگرود و او را راستگو نداند. جای او دوزخ باشد. و ما همه پیغمبران از آن کس بیزار باشیم. من گفتم مرا نشانه‌ای پیدا کنید و علامتی بنمائید که یقین من بیفزاید و در این کار در فتحی بر من بگشاید، گفتند: برخیز و برو تا به در قلعه و چون آنجا رسی کنیزکی شیرین نام که آزاد کرده امام حسین «علیه السلام» است پیش دروازه خواهد رسید و حلقه به در خواهد زد نام او شیرین است متابعت وی کن که او زوجه تو خواهد بود و به دین اسلام درآی. و نزد سر امام حسین «علیه السلام» رو و سر آن سرور را از ما سلام برسان که جواب خواهی شنید. پس من از خواب درآمدم و فی الحال برخاسته و به در قلعه آمدم و تو در فرو کوفتی بدین واقعه دانستم که نام تو شیرین است. چون مرا گفتند که تو حلال من خواهی بود رضا می‌دهی زوجه من باشی؟ گفت روا باشد به شرط آنکه مسلمان شوی و شهربانو اجازت فرماید: شیرین بازگشت و به خدمت شهربانو آمده تمام قصّه به عرض رسانید شهربانو از این قضیه متحیّر شده با بنات و اخمات امام حسین «علیه السلام» بازگفت گفت، همه متعجّب گشتند. امّا چون خورشید جهان آرا، موسی‌وار باید بیضا از سر کوه طلوع نموده معموره عالم را روشن گردانید.

از طرف کوه شرق گشت هویدا   رایت بیضا نمود چون کف موسی

عزیز بیامد و هزار درم رشوت به موکّلان داد تا دستوری دادند که خدمت اهل بیت بجای آرد. پس چون دستوری یافته درآمد و برای هر یک از خواتین حجرات عصمت و طهارت جامه قیمتی بیاورد، و دو هزار دینار پیش امام زین العابدین «علیه السلام» نهاده، بر دست وی به شرف اسلام معزّز گشت، و نزد سر امام آمده و گفت: ای سیّد و سرور! سلام موسی و هارون «علیهما السلام» به شما آورده‌ام از سر امام حسین «علیه السلام» آواز حزین آمد که سلام خدای بر ایشان باد! عزیز گفت: ای سیّد خدمتی بفرمای که مرا رضای حقّ سبحانه حاصل آید. حضرت امام فرمود که آنچه لایق بود بجای آوردی. چون اسلام قبول کردی خدا و رسول از تو خوشنود شدند، و چون در حق اهل بیت من احسان نمودی جدّ و پدر و برادرم از تو راضی گشتند و چون سلام دو پیغمبر به من آوردی رضای من دریافتی، و روز قیامت در میان اهل بیت من محشور خواهی شد. آنگه شهربانو شیرین را گفت اگر رضای دل من می‌خواهی عزیز را به شوهری قبول کن پس او را به عقد عزیز درآوردند و جمیع اهل قلعه مسلمان شدند.

سایه اهل نبی چون بر سر ایشان فتاد   در زمان هر ذرّه‌ای خورشید عالمتاب گشت.

(روضة الشهداء، الکاشفی ،ص:۴۶۲)

۱۸– بریدن شمر سر امام را از قفا، چرا که از امام حسین ؑ شنید که جدّش او را به سگ تشبیه کرده است و چون شمر هر عضوی را از سر امام ؑ قطع می‌کرد، امام می‌گفت: وامحمداه، واعلیاه، واحسناه... (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف)

۱۹– نشستن شمر بر سینه امام حسین ؑ و گفت و گوی حضرت با او در این باره که آیا شفاعت جدّش بهتر است یا دریافت جایزه از یزید و پاسخ شمر که دریافت جایزه، طلب آب کردن امام از او و پاسخ او که به خدا سوگند، آب نمی‌نوشی تا اینکه ذره ذره مرگ را بچشی. (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف) (نورالعین فی مشهد الحسین ؑ که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است، ص۵۰) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ ص۲۹۳)

۲۰– کشتن امام حسین ؑ در سجده نماز به دست شمر (روضة الشهداء کاشفی ص۴۳۸)

۲۱– بستن پاهای امام سجاد ؑ به زیر شکم شتر هنگام بردن ایشان به کوفه که سبب مجروح شدن پاهای ایشان شد. (فیض الدموع ص۲۱۹) (اشک خونین در سوگ امام حسین ؑ ص۴۹۰)(تذکرة الشهداء ص۳۶۲)

۲۲– افسانه ساربان امام ؑ و جنایت او نسبت به بدن مطهّر حضرت در شب یازدهم محرم. (خلاصه این افسانه‌سازی از این قرار است که ساربان امام حسین ؑ در شب یازدهم برای رسیدن به بند شلوار امام یا کمربند از جنس طلای حضرت اقدام کرد و امام دست راست خود را روی آن قرار داد و ساربان آن را قطع نمود و امام دست چپ را روی آن قرار داد و ساربان آنرا قطع نمود و... البته سازنده این داستان دقت نداشته که استعمال طلا برای مرد حرام است) (معالی السبطین، محمد مهدی حائری مازندرانی ۱۳۸۵ق، ج۲ص۳۵-۳۶) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ص۴۳۴-۴۳۵) (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۳ص۱۵۷ و ۱۶۲) (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص ۹۰-۹۲) (بحار الأنوار ج۴۵، ص: ۳۱۷)

۲۳– افسانه قیام دختری به نام «درّة الصدف» در حلب به انگیزه خون‌خواهی امام حسین ؑ و بازپس‌گیری سرهای شهدا و آزاد کردن اسرا از چنگال مأموران یزید هنگام بردن اسرا و سرها به شام (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق) ج۳ مجلس ۲۸ ص۴۴۵-۴۵۰)

۲۴– انتساب تعبیر « الظلیمةَ الظلیمةَ مِن أمّة قَتَلَت ابن بنت نبیّها» به اسب امام حسین ؑ از زبان امام باقر ؑ (مقتل الحسین، مقرّم ص۲۸۳) (علامه مجلسی این داستان را از بعض مؤلفات أصحاب نقل کرده و خطاب آن از خداوند به موسی ؑ

می‌باشد. بحار الأنوار ج۴۴ ص۳۰۸) (سید هاشم بحرانی ۱۱۰۷ق، این عبارت را از مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف در کتاب مدینة معاجر ج۳ص ۱۴۰ نقل کرده است)

۲۵– انتساب یک نیایش به امام حسین ﷺ در هنگام شهادت (مقتل الحسین، مقرّم ص ۲۸۳ به نقل از اسرار الشهادة و ریاض المصائب)

۲۶– انتساب جمله «اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظمأ» و جمله « هل من ناصر ینصر ذریّة الاطهار» به امام حسین ﷺ (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۴۵۲) (تظلّم الزهراء من اهراق دماء آل العباء، سید رضی بن نبیّ قزوینی، بعد از ۱۱۳۴ق،ص ص۲۱۹،۲۰۶) در حالی که در منابع معتبر نقل نشده است.

۲۷– انتساب برخی از گفته‌ها به امام حسین ﷺ از قبیل: عبارت«یا ولدی أمّا انت فقد استرحتَ من همّ الدّنیا و غمّها و شدائدها و صرت الی روح و ریحان و قد بقی أبوک و ما اسرع اللّحوق بک» درباره حضرت علی اکبر (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف) (الدمعة الساکبة فی أحوال النبیّ و العترة الطاهرة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق، ج۴ص ۳۳۱) (منتخب طریحی ص۴۳۸)((اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ج۲ ص۶۴۴)(کبریت الاحمر فی شرائط المنبر ص۱۱۰، ۱۸۶)

۲۸– شش ماهه بودن طفل شیرخوار امام ﷺ و اینکه وی سه روز آب نخورده بود و وقتی تیر به او خورد گوش تا گوشش بریده شد. (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف)

درباره سنّ طفل امام حسین ﷺ در منابع کهن ۴ قول موجود است:

اول: یک روزه (فضیل بن زبیر رسان ، زنده تا عصر امام صادق ع، تسمیة من قتل مع الحسین ع، فصلنامه تراثنا ش۲،۱۴۰۶ ق ص ۱۵۰) (یعقوبی ۲۸۴ق، تاریخ الیعقوبی، ج۲ ص ۲۴۵)

دوم: سه ساله (ابن سعد ۲۳۰ق، تاریخ یعقوبی ص۱۸۲) او از پسری سه ساله برای امام حسین ع سخن می‌گوید که عقبة بن بشر اسدی، با تیری او را شهید کرد. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء ج۴ ص۱۵۳)

سوم: یک ساله (بَلعمی، قرن ۴، تاریخ نامه طبری ج۴ ص ۷۱۰)

چهارم: پنج ماهه (کسائی مروزی، ۳۹۴ ق، او در یک بیت از سوگنامه‌ای که برای شهدای کربلا سروده، از طفلی پنج ماهه یادکرده است:

آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد و ویحک   کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجا (دبیح الله صاحبکاری، سیری در مرثیه عاشورایی ص۱۶۹)

در برابر گزارش منابع کهن درباره سن آن طفل شیرخوار، نقلی است که حاکی از شش ماهه بودن آن کودک است. این نقل در دو قرن اخیر، چنان معروف شده که امروزه در همه منابر و محافل روضه‌خوانی، یگانه قولی است که نقل می‌شود. بر این اساس در سال‌های اخیر، برخی شش ماه پیش از عاشورای سال ۶۱ ق یعنی ده رجب را تاریخ تولد او دانسته و این روز را برای او جشن میلاد می‌گیرند. این امر تا اینجا پیش رفته است که سالروز این ولادت، در برخی از تقویم‌های مذهبی هم ثبت می‌شود! در حالی که این قول هیچ مدرک معتبری ندارد و تنها مأخذ آن گزارشی است که در مقتل محرّف منسوب به ابومخنف آمده و به تدریج به برخی از منابع متأخر و معاصر راه یافته است. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص ۵۵۴ و ۵۵۵)

۲۹– طلب کردن آب برای طفل شیرخوار توسط امام حسین ﷺ و اجابت علی اکبر (الدمعة الساكبة فی أحوال النبیّ و العترة الطاهرة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق، ج۴ص۳۳۱)

۳۰– انتساب جمله «شیر در پستان مادر وی خشکیده، او را جرعه آبی دهید» به امام حسین ﷺ درباره طفل شیرخوار و اینکه طفل یادشده پس از تیر خوردن، به روی پدر نگاه کرده و پس از تبسّمی، به شهادت رسید. (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین ﷺ و أهل بيته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق ص۱۴۹) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ص ۲۸۵)

۳۱– پاره کردن بند قنداق توسط طفل شیرخوار و خود را از گهواره به زمین انداختن، هنگام شنیدن صدای یاری خواستن امام حسین ع. (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص ۲۲۰)

۳۲– فریاد و ناله شیری در کنار بدن مطهّر امام حسین ﷺ و اینکه آن شیر أمیرالمؤمنین بوده است. (مقتل الحسین، مقرّم ص۳۱۸-۳۱۹) (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۳۲۲- ۳۲۳) (بحار الأنوار ج۴۵ ص ۱۹۴ به نقل از منتخب طریحی بدون تصریح)

مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد: نقل است که روزی از ایّام محرم در خانه جناب آقاسید ابراهیم صاحب ضوابط مجلسی برپا بود، [آخوند] ملاحسن یزدی (۱۲۴۵) نیز حاضر بود و پهلوی سید نشسته بود. پس یکی از ذاکرین در منبر، قصه آمدن شیر را بر سر اجساد شهدا بیان کرد و این که آن شیر امیرالمؤمنین بوده که به هیأت اسد به قتلگاه حاضر شده بود. چون ذاکر از منبر فرود آمد، آخوند او را نزد خویش طلبید و با وی فرمود: این خبر را که بر بالای منبر خواندی دروغ است. امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شیر درنمی‌آید و بعد از این، چنین خبری را بالای منبر ذکر مکن و از گفته امروز هم توبه کن. آن ذاکر صیغه توبه جاری ساخت و جناب سیدابراهیم استماع می‌فرمود و در این باب چیزی تکلم نفرمود. (فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۲۲۲.)

۳۳– افسانه یاری کردن قیس سلطان هند که گرفتار شیر گرسنه‌ای شده بود توسط امام حسین ﷺ در روز عاشورا. (شریف کاشانی، تذکر الشهداء ص۳۲۵)

۳۴– افسانه عروسی حضرت قاسم (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق ص۳۲۱–۳۲۲) (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۳۶۵–۳۶۷) (اکسیر العبادات، فاضل دربندی ج۲ ص ۳۸۴–۳۸۶) (محرق القلوب، نراقی ص۱۲۶–۱۳۰) (تذکرة الشهداء، نلاحبیب الله کاشانی ص۱۷۳–۱۷۵)

مرحوم شیخ عباس قمّی می‌نویسد: مخفی نماند که قصه دامادی جناب قاسم ﷺ در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین ﷺرا صحت ندارد؛ چه آنکه در کتب معتبره به نظر نرسیده و به علاوه آنکه حضرت حسین ﷺ را دو دختر بوده، چنان‌که در کتب معتبره ذکر شده، یکی سکینه که شیخ طبرسی فرموده: سیدالشهداء او را تزویج عبداللّه کرده و پیش از آنکه زفاف حاصل شود، عبداللّه شهید گردید و دیگر فاطمه که زوجه حسن مثنی بوده که در کربلا، حاضر بود. (منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۸)

عروسی قاسم از تحریفات «روضة الشهداء»: شهید مطهری می‌نویسد: می‌گویند: در همان گرماگرم روز عاشورا که می‌دانیم مجال نماز خواندن هم نبود و امام نماز خوف خواند، امام فرمود حجله عروسی راه بیاندازید، من می‌خواهم عروسی قاسم را با یکی از دخترهایم، لااقل شبیهش هم شده، در اینجا ببینم. (حالا قاسم یک بچه سیزده ساله است.) چرا؟ آخر آرزو دارم، آرزو را که نمی‌توانم به گور ببرم. شما را به خدا ببینید، یک حرفی است که اگر به زن دهاتی بگویی، به او برمی‌خورد. گاهی از یک افراد خیلی سطح پایین [می‌شنویم که] من آرزو دارم عروسی پسرم را ببینم، عروسی دخترم را ببینم. حالا در یک چنین گرماگرم زدوخورد که مجال نماز خواندن نیست، می‌گویند حضرت فرمود که من در همین جا می‌خواهم دخترم را برای پسر برادرم عقد کنم و یک شکل عروسی هم شده است در اینجا راه بیاندازم. یکی از چیزهایی که از تعزیه خوانی‌های قدیم ما هرگز جدا نمی‌شد، عروسی قاسم بود، قاسم نوکدخدا، یعنی نوداماد، قاسم نوداماد؛ درصورتی که این قضیه در هیچ کتابی از کتابهای تاریخی معتبر وجود ندارد. این مرد عالم، حاجی نوری، می‌گوید: اول کسی که این [قضیه] را در کتابش نوشته است، ملاحسین کاشفی بوده در کتابی به نام «روضة الشهداء» و اصل قضیه دروغ و صددرصد دروغ است. سبحان اللَّه!

گفت: بس که ببستند بر او برگ و ساز   گر تو ببینی نشناسیش باز

اگر سیدالشهدا ﷺ بیاید و ببیند (او در عالم معنا که می‌بیند، اگر در عالم ظاهر هم بیاید ببیند) چه می‌بیند؟ می‌بیند ما برای او اصحاب و یارانی ذکر کرده‌ایم که او اصلًا یک چنین اصحاب و یارانی نداشته است. (حماسه حسینی ج۱ ص ۷۷)

آیت الله فاضل لنکرانی: سؤال ۲۱۸۱: در مورد تعزیه و روضه‌هایی که به نام ازدواج حضرت قاسم ﷺ در کربلا خوانده می‌شود، چه می‌فرمایید؟جواب: آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می‌شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در

کتب معتبره وجود ندارد. مضافا بر اینکه حضرت قاسم به سنّ ازدواج نرسیده بود. بلی، در کتاب منتخب مرحوم طریحی چیزهایی که مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهرا این مطالب نادرست را بعد از آن مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن کتاب اضافه کرده‌اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است که این مطالب را که مناسبتی با واقعة عاشورا ندارد، در کتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در کتاب طریحی آمده به این نحو که بعضی در مراسم تعزیه‌داری و بصورت خرافی پیاده می‌کنند، نمی‌باشد. (جامع المسائل (فارسی - فاضل)، ج۱، ص: ۵۸۴)

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی: آیا ماجرای دامادی حضرت قاسم بن الحسن ؑ در واقعه عاشورا اعتبار تاریخی دارد؟ جواب: این موضوع گرچه در بعض کتب نقل شده، ولی صحّت آن معلوم نیست، و اولی و أحوط، ترک نقل آن در مجالس است. باید در مجالس مذهبی، از مطالب معتبره و مقاتل دارای اعتبار، مانند نفس المهموم استفاده کرد. (معارف دین، صافی گلپایگانی ص۴۳۵)

آیت الله شیخ جواد تبریزی: آیا واقعا در کربلا عروسی حضرت قاسم علیه السّلام انجام شد؟ آیا امام حسن علیه السّلام هم به امام حسین علیه السّلام در این باره وصیت کرده بودند؟ آیا امام حسین علیه السّلام دختر خود را در کربلا به عقد حضرت قاسم علیه السّلام در آوردند؟

بسمه تعالی مصائب زیادی بر سید الشهداء و اهل بیت و فرزندانش سلام اللّه علیهم در واقعة کربلا وارد شده است و مصائبی هم بعد از واقعة کربلا بر اهل بیت سلام اللّه علیهم وارد شده که نقل آنها مشهور و معتبر است. و نسبت به عروسی قاسم نقلی وجود دارد، لکن به محکمی وقایع دیگر نیست، و اللّه العالم. (استفتاءات جدید (تبریزی)، ج۲، ص: ۴۴۸)

۳۵- افسانه عروسی حضرت قاسم و کیفیّت نبرد افسانه‌ای وی با دشمن (مُحرق القلوب فی مصائب الحسین ؑ و أهل بیته، محمد مهدی نراقی، مؤلّف جامع السعادات، ۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ ق، ص۱۲۶-۱۳۰)

۳۶- نقل گفت و گوی امام حسین ؑ با سکینه درباره شهادت حضرت علی اکبر و امر کردن سکینه به صبر و انتساب همه اینها به آثار شیخ مفید. (الدَّمعةُ الساکبَة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق ج۴ص۳۳۲) در حالی که در آثار شیخ مفید چنین مطلبی نیست.

۳۷- جمله منسوب به سکینه در هنگام دیدن اسب امام حسین ؑ: یا جَوادَ ابی هَلْ سُقِیَ ابی امْ قُتِلَ عَطْشانا (سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، مطهری ،ج۱۷مجموعه‌آثار،ص:۱۱۸ و ۱۹۳ و ج۲۵ ص۳۹۷)

۳۸– رفتن امام حسین علیه‌السلام با اسبشان کنار شریعه فرات و تعارف کردن آب به یکدیگر (منتهی الآمال ج۲ ص۸۹۸-۸۹۹) (نفس المهموم ص۳۵۵) (مقتل جعلی منسوب به ابواسحاق اسفراینی ۴۱۷ یا ۴۱۸ق، با نام نورالعین فی مشهد الحسین علیه‌السلام ص۴۸،۴۹) (تظلّم الزهراء من اهراق دماء آل العباء، سید رضی بن نبیّ قزوینی، بعد از ۱۱۳۴ق، ص۲۰۷) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ص ۲۸۹)

۳۹– نحوه وداع امام با زنان أهل بیت ع (منتهی الآمال ج۲ ص۸۸۷-۸۸۸) (نفس المهموم ص۳۴۶)

۴۰– گزارش وداع دوم امام حسین علیه‌السلام (منتهی الآمال ج۲ ص۸۹۹- ۹۰۰ این گزارش برگرفته از گزارش مجلسی است. مقایسه شود با: محمدباقر مجلسی، جلاء العیون ص۳۷۴ و نیز مقایسه شود با: واعظ کاشفی، روضة الشهداء ص ۴۳۳) (نفس المهموم ص۳۵۵)

۴۱– نسبت دادن دو جمله « إنّ الحیاةَ عقیدةٌ و جِهاد» و « إن کان دین محمد لم یستقم إلا بقتلی یا سیوف خذینی» به امام حسین علیه‌السلام:

جمله اول در واقع مصراع دوم از بیت ذیل بوده است که به غلط به امام علیه‌السلام نسبت داده شده است:

قف دون رأیک فی الحیاة مجاهداً   إنّ الحیاةَ عقیدةٌ و جِهاد   این بیت، به شاعر معاصر احمد شوقی (۱۹۳۲م) منسوب می باشد.

اما جمله دوم از شیخ محسن بن محمد حُویزی حائری (۱۳۰۵ق) معروف به «ابوالحَبّ حویزی» است که آن را از زبان امام حسین علیه‌السلام گفته است. (حویزی حائری، دیوان أبی الحبّ ص۱۶۱)

۴۲– افزودن عبارت «ما رأیتُ الاّ جمیلاً» به سخنان حضرت زینب در پاسخ ایشان به ابن زیاد، هنگامی که ابن زیاد به ایشان گفت: دیدی که خداوند با اهل بیت تو چه کرد؟... در حالی که این تعبیر در گزارش گونه نخست از منابع نیست.

در عبارات طبری، شیخ صدوق و شیخ مفید و فتّال و طبرسی و ابن کثیر و.... عبارت «ما رأیت الا جمیلا» وجود ندارد و این عبارت از حضرت زینب نمی‌باشد و احتمالاً اولین بار توسط ابن أعثم کوفی که شخصی قصّاص و وضّاع بوده، در بین سخنان حضرت زینب اضافه شده است. عبارت صحیح حضرت زینب این بوده است:

محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ق): قال: فکیف رایت صنع الله باهل بیتک**!** قالت: کتب علیهم القتل، فبرزوا الی مضاجعهم، و سیجمع الله بینک و بینهم، فتحاجون الیه، و تخاصمون عنده، قال: فغضب ابن زیاد و استشاط. (تاریخ‌الطبری،ج۵،ص:۴۵۷)

عبارت شیخ صدوق (۳۸۱ق): قَالَ [ابْنُ زِيَاد] كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَتْ كَتَبَ إِلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَتَحَاكَمُونَ عِنْدَهُ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَاد. (أمالی صدوق ص ۱۶۵)

عبارت شیخ مفید (۴۱۳ق): فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ فِعْلَ اللَّهِ بِأَهْلِ بَيْتِكِ. قَالَتْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّونَ إِلَيْهِ وَ تَخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَاد. (الإرشاد، المفيد ،ج۲،ص:۱۱۵)

عبارت فتّال نیشابوری (۵۰۸ق): قال [ابْنُ زِيَاد] كيف رأيت صنع الله بكم أهل البيت قالت: كتب عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم و سيجمع الله بينك و بينهم فيتحاكمون عنده فغضب ابن زياد. (روضة الواعظين، فتال النيشابوری ،ج۱،ص:۴۳۰)

عبارت طبرسی: (۵۴۸) : فقال ابن زياد: كيف رأيت فعل اللّه بأهل بيتک؟ قالت: كتب اللّه عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم، و سيجمع اللّه بينک و بينهم فتحاجّون إليه و تختصمون عنده. فغضب ابن زياد. (إعلام الورى، الطبرسی ،ج۱،ص:۴۷۲)

ابن کثیر (۷۷۴ق): قال: كيف رأيت صنع الله بأهل بيتكم؟ فقالت: كتب عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم، و سيجمع الله بينک و بينهم فيحاجونک إلى الله. فغضب ابن زياد و استشاط. (البدايةوالنهاية،ج۸،ص:۱۹۳)

عبارت اشتباه چنین است: فقال ابن زياد: كيف رأيت صنع اللّه بأخيک و أهل بيتک؟ فقالت زينب رضى اللّه عنها: **ما رأيت إلا جميلا** ، هؤلاء القوم كتب اللّه عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم، و سيجمع اللّه بينک و بينهم يا ابن زياد، فتحاجون و تخاصمون، فانظر لمن الفلج يومئذ! ثكلتک أمک يا ابن مرجانة! قال: فغضب ابن زياد من ذلک. (**الفتوح، ابن أعثم** ۳۱۴ق ،ج۵،ص:۱۲۲) (خوارزمی ۵۶۸ق، مقتل الحسين ع ج۲،۳۴۶ خوارزمی حنفی و اشعری بوده، امّا متمایل به تشیّع و اهل بیت علیهم السلام. بیشتر این کتاب با سلسله سند بیان شده و بیشتر مطالب آن از الفتوح ابن اعثم است و او شخصی قصّاص و وضّاع بوده است.) (اللهوف، ابن طاوس۶۶۴ق ،ص:۱۶۰) (مقتل الحسين(ع)، المقرم ۱۳۹۱ق،ص:۳۴۲) (نفس المهموم، الشيخ عباس القمی ،ص:۳۷۱ ایشان هر دو نقل را آورده و نقل اشتباه را از مرحوم سید ابن طاووس آورده است) (بحار الأنوار، المجلسی ،ج۴۵،ص:۱۱۵ به نقل از سید ابن طاووس)

توضیحی درباره الفتوح نوشته ابن أعثم(۳۱۴ق) **که جمله «ما رأيت الا جميلا» را به سخنان حضرت زینب اضافه کرده است :** سبک تاریخ نگاری ابن اعثم مانند یعقوبی و دینوری، بدون طرح سند و ترکیبی است. و در برخی موارد قصّه پردازی و داستان سرائی است از این رو گزارش‌های او را درباره واقعه عاشورا باید با احتیاط و مقابله و مقایسه با اخبار ابومخنف در طبری و ارشاد شیخ مفید و گزارش‌های مورّخانی چون بلاذری و دینوری، بررسی و در صورت عدم تعارض و تخالف، به آن اعتنا کرد. جریان شناسی تاریخی قرائت ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه ، استاد بزرگ تاریخ دکتر محسن رنجبر ص۱۳۳)

توضیحی درباره «لهوف» نوشته مرحوم « سید ابن طاووسرحمه الله**» :** سید ابن طاووس رحمه الله بنابر ادعای خودشان در نگارش و تدوین این أثر – با ساختار و ویژگی‌های ویژه خود– گوی سبقت را از دیگران ربوده اند و چنان که خودشان گفته‌اند، هیچ‌کس در نگارش

چنین کتابی بر ایشان سبقت نگرفته است. (اسفندیاری، کتاب شناسی تاریخ یامام حسین ع ص ۸۰ به نقل از سید ابن طاووس ، الاجازات لکشف طرق المفازات فیما یخصنی من الاجازات ص۶۵) **اما اخبار و گزارش‌ها و شیوه گزینش و چینش مطالبش، شباهت‌های بسیاری با «مثیر الأحزان» ابن نما حلی** دارد، چندان که به یقین می‌توان گفت که یکی از دیگری گرفته است. داوری درباره اینکه کدام یک از دیگری گرفته است، در بدو امر، آسان به نظر نمی‌رسد، اما برخی قرائن حاکی از آن است که ابن طاووس از ابن نما گرفته است. یکی از مؤیدات ادعای یاد شده آن است که ابن طاووس، لهوف را در دوره جوانی خویش نگاشته است و به طور طبیعی وی در این زمان، بضاعت و احاطه علمی چندانی نداشته است تا چنین اثری را سامان دهد. از این رو محتمل است کتابی همانند مثیر الأحزان در دسترس او بوده و او با بهره‌گیری از ساختار و مطالب و اخبار آن اثر خود را نگاشته است. افزون بر این، می‌توان این ادعا را با بررسی ومقایسه اجمالی گزارش‌های این دو اثر، از نظر محتوا و نوع چینش مطالب، تقویت کرد، چرا که گزارش‌های ابن نما، مفصل تر و از نظر عبارات و تعابیر به گزارش‌های کهن پایبند تر است. اما گزارش‌های ابن‌طاووس در بسیاری موارد مختصر و نقل به معناست و برخی از عبارات، تعابیر خودِ نویسنده است. (جریان شناسی تاریخی قرائت ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه، استاد بزرگ تاریخ، دکتر محسن رنجبر با اندکی تصرّف)

عارف کامل حضرت ایت الله شیخ عزیز الله خوشوقتﷺ کتاب لهوف را دارای اشکالات متعددی می‌دانستند فلذا آن را تأئید نمی فرمودند. یکبار از ایشان پرسیدم علت اشکال شما به لهوف آیا مطرح کردن زیارت اسرا در روز اربعین می‌باشد؟ ایشان فرمودند: هم این و هم موارد دیگر.

مقتل جامع سید الشهداء نیز وقتی ماجرای فوق را ذکر می‌کند عبارت «ما رأیت الا جمیلا» را به حضرت زینب نسبت نمی دهد. در این مقتل آمده است: ابن زیاد پرسید: رفتار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب فرمود: آنها کشته شدن برایشان مقدر شده بود، پس به سوی آرامگاه‌های خود رفتند. به زودی خدا شما و آنان را جمع خواهد کرد و آنان در پیشگاه خدا احتجاج و دادخواهی می کنند. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص ۵۸)

۴۳- بر روی دست قرار دادن بدن امام حسین ؑ توسط حضرت زینب و نسبت دادن جمله «**الهی تقبّل منّا هذا القربان**: خداوندا این قربانی را از ما قبول کن» به حضرت زینب هنگام عبور اسرا از کنار اجساد شهیدان (مقتل الحسین، مقرّم (۱۳۹۱ق) ص۳۲۲ به نقل از کبریت أحمر، محمد باقر آیتی قائینی ج۳ ص ۱۳ عن الطراز المذهب) (مستدرک عوالم العلوم، عبدالله بحرانی قرن۱۲ ،ج۱۱ ،ص:۹۵۸ به نقل از مقتل الحسین مقرّم۱۳۹۱ق) (موسوعة کربلاء، لبیب بیضون،معاصر ،ج۲،ص:۲۵۹ به نقل از مقتل الحسین مقرّم۱۳۹۱ق)

۴۴– نسبت دادن سخن « لیتنی کنتُ قبل هذا الیوم عمیاء ... ای کاش قبل از این روز کور می شدم» به حضرت زینب هنگام روبرو شدن با جنازه حضرت علی اکبر (معالی السبطین، محمد مهدی حائری مازندرانی ۱۳۸۵ق، ج۱ ص ۲۵۲) (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف) (بحار الأنوار، المجلسی ،ج۴۵،ص:۱۱۶ به نقل از سید ابن طاووس)

۴۵– خاموش شدن زنگ ها هنگام تکلّم زینب ﷺ به عنوان کرامت: مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد: چون مردم دیدند که جناب زینب، سلام اللّه علیها، اشاره به سکوت کرده خواست تکلم نماید، سکوت اختیار کردند و از رفتن توقف نمودند، تا گوش دهند چه می‌فرماید. و چون مردم از رفتن باز ایستادند، لاجرم زنگ‌ها از صدا افتاد. و اما بیانات وارده بعضی از اهل خبر که این را یکی از کرامات جناب زینب شمرده‌اند، از اجتهادات است و از برای جلالت قدر آن مخدره محتاج به نقل این کرامت‌ها نیست. (منتهی الآمال ج۱ ص ۴۹۴)



۴۶– تلّ زینبیّه: در منابع کهن، سخنی از تلّ زینبیّه در میان نیست. آنچه در برخی از منابع آمده، «مُسنّاة» به معنای سیل بند است. در این منابع می خوانیم که هنگامی که امام حسین ﷺ تشنه شد، روی سیل بند رفت و آهنگ فرات کرد، اما هیچ سند معتبری حاکی از حضور حضرت زینب روی این سیل بند در هنگام قطع سر امام دردست نیست.

۴۷– گودی قتلگاه: درباره گودی قتلگاه نیز در هیچ یک از منابع معتبر کهن، حتی منابع عصر صفویه تا قاجاریه، مطلبی یافت نمی شود. به نظر می‌رسد «تلّ زینبیبه» و «گودی قتلگاه» از موضوعاتی است که در دوران پهلوی توسط خطبا و واعظان هنگام ذکر مصائب شهادت امام حسین ﷺ بر سر زبانها افتاده و به تدریج شهرت یافته است. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص ۵۵۸ و ۵۵۹)

۴۸– الشام الشام الشام، شکی نیست در اینکه در شام به خاندان أهل بیت بسیار سخت گذشت اما روایتی که می‌گوید از امام سجاد پرسیدند: در کجا به شما سخت‌تر گذشت و ایشان سه بار فرمودند: الشام الشام الشام، در کتب معتبر موجود نمی‌باشد. و تنها در تعداد اندکی از منابع معاصر یافت شد: (سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، مطهری ،ج۲۶،ص:۵۹۰) (فرهنگ عاشورا، جواد محدثی ،ص:۲۴۰ به نفل از عنوان الکلام فشارکی)

۴۹– گزارش بازگشت امام حسین ؑ از راه کربلا به مدینه، هنگام شنیدن خبر کشته شدن مسلم و هانی، و پناه بردن حضرت به قبر جدّش پیامبر و گریه کردن ایشان در آنجا (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف ص۳۹، نوشته شده در قرون أخیر) در حالی که هیچ سند تاریخی این مطلب را تأیید نمی‌کند.

۵۰– سوار شدن امام بر هفت اسب و فرود آمدن از آنها به سبب توقف و نرفتن آنها به سوی کربلا، (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف ص۴۸ و ۴۹، نوشته شده در قرون أخیر) در حالی که به این صورت در هیچ مقتلی نیامده است.

۵۱– حکایت مسلم جصّاص (گچ کار) و **جریان نان و خرما و گردو دادن کوفیان به کودکان** أهل بیت ؑ و فریاد زدن أم کلثوم که صدقه بر ما حرام است. و اینکه حضرت زینب با دیدن سر برادر پیشانی خود را به چوبه محمل کوبید و خون جاری شد. (مقتل الحسین، مقرّم به نقل از اسرار الشهادة، فاضل دربندی و تظلّم الزهراء، رضی الدین نبیّ قزوینی) (منتهی الآمال ص ۹۳۶ – ۹۳۸ البته نویسنده در پایان درستی این نقل را نپذیرفته است) (نفس المهموم ص۳۹۹ –۴۰۱) (بحار الأنوار ج۴۵، ص: ۱۱۴ متأسّفانه علامه مجلسی هنگام نقل از کتاب ضعیف منتخب طریحی می‌نویسد: رَأَیْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ) (نورالعین فی مشهد الحسین ؑ که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است،ص۵۵،۵۶) (تظلّم الزهراء من اهراق دماء آل العباء، سید رضی بن نبیّ قزوینی، بعد از ۱۱۳۴ق، ص۲۴۹ و ۲۵۰) (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ ص ۳۱۱)

شیخ عباس قمی می‌نویسد: ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گرچه علامه مجلسی نقل کرده، لیکن مأخذ آن منتخب طریحی و کتاب نورالعین است که حالِ هر دو کتاب بر اهل فن پوشیده نیست و نسبت به شکستن سر جناب زینب، سلام اللّه علیها، اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدره که عقیله هاشمیین و عالمه غیر معلمه و رضیعه ثدی نبوت و صاحب مقام رضا و تسلیم است. آنچه در مقاتل معتبر معلوم می‌شود، حمل ایشان بر شتران بوده که جهاز ایشان، پلاس و روپوش نداشته، بلکه در ورود ایشان به کوفه موافق روایت حذلم بن ستیر که شیخان: شیخ مفید و شیخ طوسی، نقل کرده‌اند، به حالتی بوده که محصور میان لشکریان بوده‌اند. چون خوف فتنه و شورش مردم کوفه بوده، چه در کوفه شیعه بسیار بوده و زن‌هایی که خارج شهر آمده بودند، گریبان چاک زده و موها پریشان کرده بودند. (منتهی الآمال ج۱ ص ۴۹۳)

اولین کتابی که این روایت جعلی را نقل کرده است مقتل جعلی منسوب به اسفراینی است. قاضی طباطبائی این کتاب را از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد و مجعوله و ضعیفه و مجهول المؤلف دانسته است. (قاضی طباطبائی، تحقیق درباره أربعین حضرت سید الشهداء ص ۶۰ و ۲۲۱)

داستان جعلی فوق **دو اشکال محتوائی** نیز دارد اول اینکه: انچه که بر سادات حرام است زکات واجب غیر سید می باشد نه هر نوع صدقه‌ای. دوم اینکه: بر اساس کهن‌ترین و معتبرترین نقل تاریخی که أبومخنف راوی آن است، سر امام را همان روز عاشورا به حمید بن مسلم ازدی و خولی بن یزید سپردند تا آن را به کوفه نزد عبیدالله ببرند فلذا هنگام ورود اسرا به کوفه، سر امام همراه آنها نبوده است که حضرت زینب با دیدن آن سر خود را به محمل بکوبد.

داستان ساختگی کوبیدن سر به دیوار توسط امام سجاد(علیه السلام): یکی دیگر از روایات جعلی که در هیچ یک از منابع روایی یافت نمی شود، عبارت جعلی ذیل می باشد:

وقتی امام سجاد(علیه السلام) شنید که سر امام حسین(علیه السلام) در دامن آن کنیز زیبا افتاد تمام قامت برخاست و سر به دیوار اتاق کوبید و بینی اش شکست و سرش شکافته شد و خون از بینی و سرش به سینه اش سرازیر شد و از اندوه افتاده و بی هوش شد.

(قال الراوی: لما سمع علی بن الحسین علیه السّلام سقوط الرأس فی حجر الجاریة الحسناء، قام علی طوله و نطح جدار البیت بوجهه. فکسر أنفه و شجّ رأسه و سال دمه علی صدره، و خرّ مغشیا علیه من شدة الحزن و البکاء.)

چنانچه گفته شد این عبارت جعلی در هیچ یک از کتب روایی و مقاتل معتبر ذکر نشده و حاجی نوری آنرا از برخی از مقاتل غیر معتبر متأخرین در کتاب دارالسلام ج۲، ص۱۷۹ ذکر کرده است. متاسفانه مرحوم حاجی نوری شخصی ساده لوح و زود باور بود و به هر روایت جعلی و غیر مستندی اعتماد می کردند. رحمة الله علیه.

لازم به ذکر است که امام حسین(علیه السلام) و امام سجاد(علیه السلام) قبل از روز عاشورا حضرت زینب(علیها السلام) را از اعمال فوق نهی کرده و دعوت به آرامش نمودند و بعید است که حضرت زینب دستور امام(علیه السلام) را اطاعت نکرده باشد. مرحوم سید ابن طاووس(رحمه الله) در کتاب «لهوف» می‌نویسد که حضرت أبی عبدالله (علیه السلام) هنگام ورود کاروان به کربلا به خواهران و دختران خود فرمودند که: هنگامی که من کشته شدم برای من گریبان چاک نزنید و بر صورتهایتان لطمه و خدشه نزنید. **عین عبارت لهوف:** یَا أُخْتَاهْ یَا أُمَّ کُلْثُوم وَ أَنْتِ یَا زَیْنَبُ وَ أَنْتِ یَا فَاطِمَةُ وَ أَنْتِ یَا رَبَابُ انْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ **فَلَا تَشْقُقْنَ عَلَیَّ جَیْباً وَ لَا تَخْمِشْنَ عَلَیَّ وَجْهاً** وَ لَا تَقُلْنَ هُجْراً. ای خواهرم أم کلثوم و تو یا زینب و و تو یا فاطمه و تو یا رباب هنگامی که من کشته شدم، گریبان پاره نکنید و بر صورتهایتان خدشه وارد نسازید و سخن قبیح بر زبان نیاورید. (لهوف، ابن طاووس ص ۸۹)

مورّخ بزرگ محمد بن جریر طبری (۳۱۰) نوشته: ابومخنف از حارث بن کعب و ابو الضحاک از علی بن حسین نقل کرده که گفته است: شبی که صبحگاه آن پدرم کشته شد نشسته بودم، عمه‌ام زینب پیشم بود و از من پرستاری می‌کرد. پدرم در خیمه خویش بود، غلام ابو ذر غفاری پیش ایشان بود و شمشیرش را درست می‌کرد. پدرم شعری می‌خواند به این مضمون:

یا دهر أف لک من خلیل　　　کم لک بالاشراق و الأصیل .. . من صاحب او طالب قتیل　　　و الدهر لا یقنع بالبدیل
و انما الأمر الی الجلیل　　　و کل حی سالک السبیل

«ای روزگار اف باد بر تو که دوست بدی هستی در هر صبح و شام همراهان و طالبان بسیاری داری که کشته می شوند روزگار کسی را عوض کسی نمی‌پذیرد. کار به دست خدای جلیل است و هر زنده‌ای به سوی مرگ پیش می‌رود.»
این اشعار را دو سه بار خواند تا مقصود و منظور ایشان را دانستم و بغض گلویم را گرفت، اما اشکم را نگهداشتم و خاموش ماندم و بدانستم که بلا نازل شده، عمه‌ام نیز آنچه را من شنیده بودم شنید، او زن بود و زنان رقت قلب دارند و مستعدّ زاری هستند. او نتوانست خویشتن داری نماید و برخاست و در حالی که لباسش کشیده می‌شد و سر و رویش باز بود، پیش ایشان رفت و فریاد زد: «واویلاه! ای باقیمانده سلف و پناهگاه خلف! کاش آن روز که فاطمه مادرم یا علی پدرم یا حسن برادرم مرد، زندگیم به سر رسیده بود.» علی بن الحسین گوید: حسین علیه السلام بدو نگریست و گفت: «خواهرکم، شیطان بردباری ترا نبرد.» زینب گفت: «ای ابو عبد الله! پدر و مادرم فدایت، در انتظار کشته شدنی؟ جانم فدایت ...» و سخن در گلویش ماند و چشمانش پر از اشک شد. حسین گفت: «اگر مرغ قطا را شبانه در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاشتند می‌خوابید.» زینب گفت: «وای بر من! آیا ترا مجبور بر کاری خواهند کرد! این، قلب مرا بیشتر داغدار می‌کند و بر جانم سخت‌تر است.» و به **چهره خویش زد و گریبان خویش را گرفت و آنرا بدرید و بیهوش** به زمین افتاد. حسین بالای سر زینب رفت و آب بر صورت او ریخت و گفت: « **اتقی الله و تعزی بعزاء الله** خواهرکم! از خدا بترس و از خدا تسلی خواه و بدان که زمینیان می‌میرند و آسمانیان نمی‌مانند، همه چیز تلف شدنی است به جز ذات خدایی که زمین را به قدرت خویش آفریده و خلق را برمی‌انگیزد که باز می‌آیند و او خود یکتاست. پدرم بهتر از من بود، مادرم بهتر از من بود، برادرم بهتر از من بود، مقتدای من و آنها و همه مسلمانان، پیامبر خدا است.» علی بن الحسین گوید: با این سخنان و امثال آن وی را تسلی داد و گفت: «خواهرکم! انی اقسم علیک فابری قسمی، لا تشقی علی جیبا، و لا تخمشی علی وجها، و لا تدعی علی بالویل و الثبور إذا انا هلکت **قسمت می‌دهم و قسم مرا رعایت کن که بر من گریبان ندری و چهره نخراشی و ویل نگویی و مرگ نخواهی**.» علی بن الحسین گوید: آنگاه وی را بیاورد و پیش من نشانید و پیش یاران خویش رفت. (تاریخ‌الطبری،ج۵،ص ۴۲۰) (البدایةوالنهایة، ابن‌أثیر ج۸،ص:۱۷۷) (تاریخ‌الیعقوبی،ج۲،ص:۲۴۴) (الفتوح،ج۵،ص:۸۴) (مقاتل‌الطالبیین،ص:۱۱۳) (الکامل، ابن أثیر ۶۳۰ ق ج۴ص۵۸) (مقتل جامع سید الشهداء ج۱ص۷۲۹)

امام صادق علیه السلام که توسط منصور دوانیقی مسموم شده بودند، در حال احتضار فرمودند: کسی بر صورت خود لطمه نزند و گریبان چاک نکند، هیچ زنی نیست که گریبانش را چاک بزند مگر در جهنم برای او گودالی کنده می شود هر چه بیشتر چاک

زند آن گودال عمیقتر خواهد شد. اینکه **لَا يُلْطَمَنَّ عَلَيَّ خَدٌّ** وَ لَا يُشَقَّنَ عَلَيَّ جَيْبٌ فَمَا مِنِ امْرَأَةٍ تَشُقُّ جَيْبَهَا إِلَّا صُدِعَ لَهَا فِي جَهَنَّمَ صَدْعٌ كُلَّمَا زَادَتْ زِيدَتْ. (دعائم الاسلام ج۱ص۲۲۶ و بحار الأنوار ج۷۹ص۱۰۱، بدون ذکر سند)

ابن مسعود از پیغمبرأکرم ص نقل کرده است که: نیست از ما کسی که بر صورتش خدشه بزد و گریبان چاک نماید. لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَ الْجُيُوبَ. (بحار الأنوار ج۷۹ ص ۹۳،)(مسکّن الفؤاد ص۱۰۸)

البته یک روایت ضعیف السند وجود دارد مبنی بر اینکه زنان اسیر شده در کربلا، از شدت مصیبت گریبان چاک کردند و بر صورتهایشان خدشه وارد کردند لکن این روایت ربطی به شکستن سر حضرت زینب عليها السلام یا امام سجاد عليه السلام ندارد. آن روایت عبارت است از: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ فِي نَوَادِرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ سَدِيرٍ أَخِي حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ شَقَّ ثَوْبَهُ عَلَى أَبِيهِ أَوْ عَلَى أُمِّهِ أَوْ عَلَى أَخِيهِ أَوْ عَلَى قَرِيبٍ لَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِشَقِّ الْجُيُوبِ قَدْ شَقَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَى أَخِيهِ هَارُونَ- وَ لَا يَشُقَّ الْوَالِدُ عَلَى وَلَدِهِ وَ لَا زَوْجٌ عَلَى امْرَأَتِهِ وَ تَشُقُّ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا وَ إِذَا شَقَّ زَوْجٌ عَلَى امْرَأَتِهِ أَوْ وَالِدٌ عَلَى وَلَدِهِ فَكَفَّارَتُهُ حِنْثُ يَمِينٍ وَ لَا صَلَاةَ لَهُمَا حَتَّى يُكَفِّرَا أَوْ يَتُوبَا مِنْ ذَلِكَ فَإِذَا خَدَشَتِ الْمَرْأَةُ وَجْهَهَا أَوْ جَزَّتْ شَعْرَهَا أَوْ نَتَفَتْهُ فَفِي جَزِّ الشَّعْرِ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً وَ فِي الْخَدْشِ إِذَا دَمِيَتْ وَ فِي النَّتْفِ كَفَّارَةُ حِنْثِ يَمِينٍ وَ لَا شَيْءَ فِي اللَّطْمِ عَلَى الْخُدُودِ سِوَى الِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ **وَ لَقَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام - وَ عَلَى مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُ الْجُيُوبُ.**

یعنی: در کربلا زنان و دختران به خاطر مصیبت حسین بن علی به صورتهایشان لطمه زدند. و بر مثل چنین مصیبتی بر صورتها لطمه زده می‌شود و گریبانها چاک می‌گردد. (تهذيب الأحكام، شیخ طوسی ج۸ص۳۲۵) (وسائل الشيعة، ج۲۲، ص: ۴۰۲)

علت ضعف سند: یکی از روات این روایت «خالد بن سدیر» می باشد که نزد علمای رجال مجهول الهویّة می‌باشد لذا طبق مبنای تمام فقها این روایت ضعیف می باشد. البته در سند این روایت «محمد بن عیسی» هم وجود دارد که برخی مانند شیخ طوسی و صدوق او را هم تضعیف نموده‌اند اما حق این است که او ثقه بوده است چنانچه کشی و نجاشی و علامه حلی به آن تصریح نموده اند. اما همان «خالد بن سدیر» روایت را ضعیفه کرده است.

عبارت صاحب جواهر: مع الطعن فی سنده و لا جابر. (جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج۴، ص: ۳۶۸)

عبارت شهید ثانی: نعم، طریق الروایة ضعیف، فإن خالد بن سدیر غیر موثّق ، و قد قال الصدوق: إن کتابه موضوع، و فی طریقه أیضا محمد بن عیسی، و هو ضعیف. (بله، سند این روایت ضعیف است چرا که خالد بن سدیر غیر موثّق می‌باشد و شیخ صدوق[۳] درباره او گفته است: «او کتابی را از خود وضع نموده است». و در سند روایت، «محمد بن عیسی» می باشد که ضعیف است. (مسالک الأفهام، ج۱۰، ص ۲۷)

عبارت سید تقی طباطبایی، قمّی: و الحدیث ضعیف بخالد. (حدیث فوق بواسطه وجود خالد در سند، ضعیف می‌باشد. (الغایة القصوی فی التعلیق علی العروة الوثقی - کتاب الصوم، ص: ۴۳۷)

۵۲– گزارش توهین آمیز از برخی سپاهیان عمر سعد به آزار و اذیت و زدن زنان اهل بیت و بی هوش شدن بعضی از آنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام (بحارالأنوار ج۴۵ ص۶۱،۶۰) (زنگنه، مجالس الشهداء ص۱۳۷،۱۳۸) (اسرار الشهادات ج۳ ص ۱۳۱) (فیض الدموع ص۲۱۱ف ۲۱۲)

۵۳– بیان وضعیّت جسمانی اسرای اهل بیت هنگام حمل به کوفه: رأیت افخاذهم تشخب دماً. (نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است، ص۵۵)

۵۴– آمدن گروهی از فرشتگان و نیز جنّیان مؤمن نزد امام حسین علیه السلام برای یاری، هنگام خروج از مدینه و نپذیرفتن امام، که هیچ مستند تاریخی ندارد. (نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است، ص۲۵–۲۶)

۵۵– گزارش‌های نادرست و محرّف از جریان قیام مسلم در کوفه. از جمله عدم اقدام مسلم به ترور ابن زیاد در خانه هانی (پس از پیشنهاد این امر توسط هانی) به این علت که یک منادی، او را از این کار بازداشته است و کشته شدن ۱۱۰۰ نفر از سپاه ۱۸۰۰ نفری ابن زیاد توسط مسلم در درگیری کوفه پیش از دستگیری مسلم. (نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام که به دروغ به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) نسبت داده شده است، ص۳۳ و ۳۷–۴۰)

۵۶– دستگیری مسلم بن عقیل در کوفه به این شیوه که گودالی کنده شد و او در گودال افتاد، سپس او را کتف بسته نزد ابن زیاد بردند. (مقتل جعلی منسوب به ابی مخنف ص ۳۵)

---

[۳] مراد شیخ صدوق «خالد بن عبدالله بن سدیر» است نه خالد بن سدیر لذا این قسمت از کلام شهید ثانی اشکال دارد.

۵۷– قیام مسلم بن عقیل در کوفه و نیز شهادت دو نوجوان وی (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق ص۲۷۱–۳۰۴)

۵۸– درخواست سکینه از پدرش امام حسین ﷺ هنگام وداع، که از اسب پیاده شود و او را همانند یتیمان نوازش کند که حضرت پذیرفت و او را در میان خیمه‌گاه و میدان در آغوش نشاند و نوازش کرد، (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص ۳۱۱) در حالی که این داستان در هیچ یک از منابع قدیمی نیامده است.

۵۹– دادن یک رشته مروارید از سوی امام حسین ﷺ به یکی از لشکریان دشمن، به این سبب که هنگام بیرون آمدنش از خانه، دختر آن دشمن به او گفته بود که از این سفر برایش سوغات بیاورد. (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص۳۲۵)

۶۰– خودداری اسب امام حسینﷺ **از راه رفتن**، هنگام سوار شدن امام بر آن، و حرکت با این شرط که حضرت در قیامت بر او سوار شده، امت گناهکار را شفاعت کند. (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص ۳۱۲)

۶۱– پراکنده شدن سپاه امام حسین ﷺ در شب عاشورا و ماندن تنها خویشاوندان و خاصان حضرت (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ص۲۳۷) در حالی که چنین ادعایی با هیچ یک از مستندات تاریخی، سازگار نیست.

۶۲– گزارش افسانه‌ای طِرِمّاح بن عدی از بازگشت سر امام به تن و دیدن پیغمبر در قتلگاه و... (ناسخ التواریخ؛ محمد تقی سپهر کاشانی ۱۲۹۷ق، ج۶ص۲۹۹) (تظلّم الزهراء من اهراق دماء آل العباء، سید رضی بن نبیّ قزوینی، بعد از ۱۱۳۴ق، ص۲۲۷) (مقتل جعلی منسوب به أبی مخنف ص۷۲) با اینکه طِرِمّاح در کربلا حضور نداشت و تنها در میانه راه با امام دیداری داشت و پیش از آنکه خود را به کربلا برساند، خبر شهادت امام را شنید و برگشت.

۶۳– عبارت پردازیهای ابن أعثم کوفی و نقل خوارزمی از او: اگر چه ابن اعثم پیرو مذهب اهل سنت بوده است اما عبارت پردازیهایش در نقل گزارش‌های تاریخ عاشورا، با باورهای اعتقادی شیعه همسویی بیشتری دارد. برای نمونه: زمانی که آنان فراخواندن ولیدبن عتبة (حسین ﷺ و ابن زبیر را به منظور بیعت ستانی برای یزید) و واکنش امام ﷺ را گزارش کرده‌اند، نکاتی را افزون بر گزارش ابومخنف آورده‌اند که با ذوق و باورهای شیعه همسوتر است. (الفتوح ابن اعثم ص۱۲–۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۱)(مقتل الحسین خوارزمی ج۱ص۲۶۵–۲۶۹ و ۲۸۱–۲۸۵)

۶۴– همچنین گزارش التماس دعای امام حسین ﷺ از ابن عمر که در هر نماز او را دعا کند. (الفتوح ابن اعثم ص۱۲)

۶۵– یا توصیف چگونگی عبادت امام حسین ﷺ و یارانش (لهم دویّ کدویّ النحل)

۶۶– و یا سخن ابن زبیر خطاب به امام حسین (ع) هنگامی که حاکم مدینه، امام (ع) و عبدالله بن زبیر را برای بیعت ستاندن فراخواند (فدایت شوم ای پسر رسول خدا، می‌ترسم آنان تو را حبس کنند....) در حالی که اولاً چنین تعبیرهایی در گزارش ابومخنف وجود ندارد و ثانیاً رابطه خصمانه عبدالله با اهل بیت ع انتساب چنین گفته‌ای را به او درباره امام ردّ می‌کند.

۶۷– ناپدید شدن آب چاهی که امام حسین (ع) **در کربلا حفر کرد.** خوارزمی می‌نویسد: فأضر العطش بالحسین و بمن معه، فأخذ الحسین علیه السّلام فأسا، و جاء الی وراء خیمة النساء فخطا علی الأرض تسع عشرة خطوة نحو القبلة، ثمّ احتفر هنالک فنبعت له هناک عین من الماء العذب، فشرب الحسین و شرب الناس بأجمعهم، و ملأوا أسقیتهم، ثم غارت العین فلم یر لها أثر. (خوارزمی ۵۶۸ق، مقتل الحسین (ع) ج۱ ص ۳۴۶)

۶۸– گزارش‌هایی درباره دسترسی سپاه امام (ع) **به آب از راه کندن چاه** (در روزهای پیش از عاشورا) ابن أعثم می‌نویسد: ثم إن ابن زیاد کتب إلی عمر بن سعد: أما بعد فقد بلغنی أن الحسین یشرب الماء هو و أولاده و قد حفروا الآبار و نصبوا الأعلام، فانظر إذا ورد علیک کتابی هذا فامنعهم من حفر الآبار ما استطعت و ضیق علیهم و لا تدعهم یشربوا من ماء الفرات قطرة واحدة (ابن أعثم کوفی، الفتوح ج۵ص۹۱) (مقتل الحسین، خوارزمی ج۱ ص ۳۴۶)

۶۹– یا سیراب شدن سپاه امام (ع) **در روز عاشورا به شیوه‌ای معجزه آسا** و خارق العاده. (دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم طبری ص۱۸۸)

۷۰– تأکید افراطی بر تشنگی امام (ع) **و خاندان و یارانش و قصّه پردازی در این باره:** موضوع عطش و تشنگی شدید امام حسین (ع) و یاران و خاندانش در روز عاشورا از مسلمات تاریخ عاشوراستو افزون بر گزارش های معتبر و کهن تاریخی در این باره دلایل و شواهد ذیل نیز این ادعا را به روشنی اثبات می‌کنند:

نخست: امام (ع) و یارانش در حال جنگ در هوای نسبتاً گرم سرزمین کربلا در سال ۶۱ هجری که بر اساس محاسبات تقویمی–نجومی، عاشورای آن سال مصادف با ۲۱ یا ۲۰ مهر ماه بوده است– تحرک و فعالیت بسیار داشته‌اند که این امر، سبب تعریق و از دست رفتن آب بدن شده است. افزون بر این، جراحات و زخم هایی که بر بدن یاران امام (ع) تا پیش از شهادتشان وارد و سبب خونریزی می‌شد، تشنگی را تشدید می‌کرد.

دوم: به سبب اشتغال سپاه امام به نبرد، از صبح عاشورا و اینکه آن روز، با حمله و جنگ و درگیری رقم خورده بود و هر چه می‌گذشت، حلقه محاصره تنگ تر می‌شد، دیگر مجال و امکانی برای برای دستیابی به اب نبود. از این رو وقتی در آخرین

لحظاتِ این نبرد خونین، امام حسین ﷺ و حتی حضرت عباس آخرین تلاش را برای دستیابی به آب می‌کنند، این کوشش عقیم می‌ماند. ...

اما به هر روی نمی‌توان انکار کرد، تا صبح عاشورا، آب در سپاه امام ﷺ هر چند اندک و به صورت جیره‌بندی، در حد رفع تشنگی، موجود بوده است. امکان ندارد یاران و خاندان امام ﷺ به ویژه زنان و کودکان، در برابر بی‌آبی و تشنگی، بیش از دو شبانه‌روز مقاومت کرده باشند. البته اگرچه بر اساس منابع کهن، تنها یک‌بار گزارش شده است که حضرت عباس به همراه پنجاه نفر، مأمور آوردن آب از شریعه فرات شدند. و در آن یک بار، تنها بیست مشک آب آوردند (الفتوح، ابن أعثم ج۵ ص۹۲) (الأخبار الطوال ص۲۵۵) با توجه به جمعیت حداقل صدنفری یاران و خاندان امام ﷺ این میزان آب به طور قطع تا روز دهم بسیار ناچیز بوده است. از این رو محتمل است سپاه امام ع چند بار دیگر نیز موفق به آوردن آب شده باشند، چنان‌که گزارش شیخ صدوق حاکی از آب آوردن علی اکبر به همراه پنجاه نفر در شب عاشوراست. (الامالی، مجلس سی‌ام،ص۳۲۱)

بنابراین واکنش و بی‌تابی در برابر تشنگی، به ویژه بی‌تابی زنان و کودکان امام ﷺ آن‌چنان که مورد تأکید برخی نگاشته‌های قرون أخیر است و برای آن حساب جداگانه باز کرده و حتی در مواردی، افسانه‌ها ساخته‌اند، تا جایی که گویا همه ابعاد مصیبت و جان‌سوزی واقعه عاشورا، در تشنگی امامﷺ و به ویژه خاندانش منحصر می‌شود. در منابع معتبرِ متقدم منعکس نشده است. همچنین برخی از گزارش‌هایی که حاکی از التماس و ذلیلانه آب خواستن امام حسینﷺ است، با اصل عزت طلبی و عدم پذیرش هرگونه ذلت و ننگ و عار در سیره امام حسینﷺ منافات دارد.

برخی از این گزارش‌های ساختگی که در منابع کهن و معتبر وجود ندارد، بدین قرارند:

– گفتگوی امام ﷺ با سپاه دشمن، پیش از نبرد: .... به عیال و اطفال من که از تشنگی، جگرشان کباب است، مقداری آب بچشانید تا فردا بر شما خصمی نکنم.... (کاشفی، روضة الشهداء ص۴۳۰)

– سخن منسوب به امام حسینﷺ: ای شمر جگرم سوخت، قطره آبی به کامم رسان، آن گاه به کار خود پرداز. آن حرام زاده گفت: هیهات هیهات والله ماتذوق شربة من الماء حتی تذوق الموت غصة بعد غصة و جرعة بعد جرعة (دربندی، اکسیر العبادات، ج۳ص۷۲)(شریف کاشانی، تذکرة الشهداء ص۳۳۶و ۳۳۷)

– امام حسین ﷺ خطاب به حضرت عباس: اذا غدوتَ الی الجهاد، فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلاً من الماء. (المنتخب طریحی ج۲ص۳۰۶)(مجلسی، بحار الأنوار ج۴۵ص۴۱)(ریاض المصائب ص۴۴۲ و ۴۴۳)

– توصیف حضرت عباس از تشنگی امام حسین و خاندانش، خطاب به عمر سعد: هم عطاشی قد احرق الظمأ قلوبهم فاسقوه شربة من الماء، لان اطفاله و عیاله وصلوا الی الهلاک (المنتخب طریحی ج۲ص۳۰۶)

– گفت و گوی امام حسین ﷺ با حضرت عباس:... واشدّ ما علینا، عطش النسوان و الاطفال و نیز سخن حضرت عباس: ویلکم ذریة رسول الله عطشا، و اعظم الاشیاء عطش الحسین ﷺ و عطش اهل بیته و اطفاله (ریاض المصائب ص۴۳۹)

– فسمع الحسین ﷺ الاطفال و هم ینادون العطش العطش!... فذکر (عباس) عطش الحسین ع و عیاله و اطفاله فرمی الماء من یده، و قال والله لااشربه و اخی الحسین ع و عیاله و اطفاله عطاشی (المنتخب طریحی ص۳۰۶)(بحار الأنوار ج۴۵ ص ۴۱)(ریاض المصائب ص۴۴۳)(ناسخ التواریخ، سپهر ج۶ص۲۷۸،۲۷۹) (الدمعة الساکبة ج۴ص۳۲۲) همچنین برخی از نویسندگان مقاتل، شاخ و برگهای بیشتری به این جریان داده و تا توانسته‌اند بر تحریف این گزارش افزوده‌اند (اکسیر الشهادات فی اسرار العبادات، دربندی ج۲ص۴۹۶ به بعد)

– در برخی روایات آمده است که بار دیگر امام ﷺ خود را به لب آب فرات رسانید و کفی آب برداشته، خواست بیاشامد، از تشنگی اطفال و عورات براندیشیده، آن آب را ریخت. (روضة الشهداء، کاشفی ص۴۳۵)

– محرومیت سه روزه طفل شیرخوار امام از آب (مقتل الحسین منسوب به ابومخنف ص۸۳)(نورالعین فی مشهد الحسین منسوب به ابواسحاق اسفراینی ص۴۶) یا اما من أحد یأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل، فانه لایطیق الظمأ (المنتخب طریحی ص۴۳۱)

– توصیف تشنگی امام حسین ﷺ از زبان خداوند خطاب به حضرت آدم: ... حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان (بحار الأنوار ج۴۴، ص: ۲۴۵)

– و به روایتی حرارت آفتاب در آن حال، به خواهش ابلیس هفتاد برابر شده بود و بر زخمهایش تابیده، موجب زیادتی سوزش و عطش او شده بود. (تذکرة الشهداء ص۳۲۷)

– مکالمه سر امام ع با راهب دیر: انا الذی من الماء مُنعت.... (محمد رفیع گومرودی تبریزی، اشک خونین در سوگ امام حسین ع، ترجمه ذریعة النجاة ص۴۰۹) یا: انا عطشان کربلاء، انا ظمئآن کربلا... (سید هاشم بجرانی، مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر ع)(دلائل الحجج علی البشر ج۴ص۱۲۹) (اشک خونین در سوگ امام حسین ع ص۴۰۹)

– انتساب این مطلب به امام سجاد(ع) که بر روی قبر پدرش نوشت: هذا قبر الحسین بن علی بن اب طالب ع الذی قتلوه عطشانا غریبا (همان ص۳۳۴)

– و سار القاسم الی الحسین ع و قال: یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء.... (نتطخب طریحی ج۲ ص۳۶۶)(مدینة معاجز الائمة ج۳ص۳۷۰) (الدمعة الساکبة ج۴ ص ۳۱۶)

– نسبت دادن این قول به خداوند خطاب به حضرت موسی(ع) درباره تشنگی اهل بیت امام حسین(ع): صغیرهم یُمیته العطش و کبیرهم جلده مُنکَمِش (بحار الأنوار ج۴۴ ص ۳۰۸) (مرحوم مجلسی در سند این داستان می‌نویسد: أقول وجدت فی بعض مؤلفات المعاصرین ... قَالَ وَ حُکِیَ أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ...)

۷۱– نسبت دادن اظهار حزن و گریه‌های بسیار و در مواردی ذلیلانه به امام(ع) و خاندانش:

در برخی از منابع کهن و متأخّر، خبرهایی درباره گریه امام حسین (ع) در روز عاشورا، از جمله هنگام به میدان رفتن علی اکبر یا شهادت حضرت عباس گزارش شده است، اما نسبت دادن گریه های بسیار به حضرت بر اساس اخبارِ مجعول، با هدف تشدید بُعد احساسی و عاطفی روایت عاشورا و در نتیجه گریاندن و اشک گرفتن از مخاطبان و مستمعان، از نقل‌ها و نسبت‌های ناروای منابع تاریخ عاشورا در مقطع یاد شده [صفویه و قاجاریه] از دیگر ویژگیهای دیگر آثاری است که بر رویکرد تراژیک و حزن‌برانگیز این حادثه تأکید کرده اند. یکی از نویسندگان عصر قاجار، کتابی با نام امواج البکاء درباره شمار جاهایی که امام حسین (ع) در روز عاشورا گریه کرده است، نگاشته است، یا مرحوم شوشتری (۱۳۰۳ق) شش جایی را که امام حسین ع در روز عاشورا گریسته است، گزارش کرده که چهار مورد آن، برگرفته از منابع غیر معتبر است. افزون بر این، منابع این دوران به گزارش های دیگری نیز در این باره (از جمله گریه امام حسین ع هنگام امتناع عمرسعد از دادن آب، یا هنگام شهادت حضرت قاسم) پرداخته‌اند.

برخی از این گزارش‌های ساختگی چنین هستند:

– مادر و خواهرانش [علی اکبر] در رکاب و عنانش آویختند و به جای آب، خون از دیده می ریختند. (روضة الشهداء، کاشفی ۹۱۰ق ص۴۱۹)

– فطأطأ [الحسین ﷺ] رأسه الی الارض و بکی حتی بلّ ازیاقه (منتخب طریحی ج۲ ص ۳۰۶). چون امام حسین ع این سخن (امتناع عمر سعد از آب دادن) را شنید، سر به زیر انداخت و گویا از زنان و دخترانش خجالت می‌کشید و شروع کرد به گریستن و این قدر گریست که گریبانش تر شد (تذکرة الشهداء ص۲۵۷)

– هفت بار صیحه زدن امام ع پس از شهادت حضرت علی اکبر، آن‌چنان که تا چهار فرسخ شنیده می شد (همان ص۲۱۲) و نیز حضرت چنان زارزار به آواز بلند گریست که قدسیان ملأ أعلی به گریه آمدند و چنان ناله‌ها از دل برکشید کـه سکّان صوامع ملکوت برخود لرزیدند. (همان)

– هنگام شهادت حضرت قاسم: ثم ان الحسین بکی بکاء شدیداً و جعلت ابنة عمه تبکی و جمیع من کان منهم لطموا الخدود و شقّوا الجیوب و نادوا بالویل و الثبور و عظائم الامور (منتخب طریحی ص۳۶۶)(مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر، و دلائل الحجج علی البشر، بحرانی ج۳ ص ۳۷۱)

– هنگام اجازه گرفتن حضرت عباس برای رفتن به میدان: فبکی الحسین بکاء شدیداً حتی ابتلّت لحیته المبارکة بالدموع (منتخب طریحی ج۲ ص۳۰۶،۳۰۵)(بحار الأنوار، مجلسی ج۴۵ ص ۴۱) (اکسیر العبادات دربندی، ج۲ ص۴۹۶)(تذکرة الشهداء ص۲۵۵،۲۵۴) و هنگام دیدن جنازه بی‌رمق برادرش چنان گریست که مخالفان به گریه درآمدند و حتی به روایتی، غش کرد. (همان ص۲۷۰ و ۲۷۱) در حالی که بر اساس گزارش شیخ مفید، کهن‌ترین گزارش معتبر، از آمدن امام ع بر بالین حضرت عباس سخنی به میان نیامده و آنچه گزارش شده، آن است که امام حسین ع با حضرت عباس در حالی که در طلب آب بودند، با سپاه دشمن درگیر شدند و آنان مانع از دسترسی امام ع و حضرت عباس به آب شدند. سپس سپاه دشمن، حضرت عباس را محاصره و ارتباط او را با امام ع قطع کردند. پس از این، حضرت عباس آن قدر به تنهایی جنگید تا شهید شد. (شیخ مفید الارشاد ج۲ ص۱۰۹)

– امام ﷺ پس از شهادت علی اصغر چنان آهی از دل برکشید که زمین کربلا بر خود لرزید. (تذکرة الشهداء ص ۲۲۲)

– اهل بیت چون امام را تنها دیدند، آه سوزناک از جگر گرم برکشیدند و از یتیمی فرزندان و غریبی و بی‌کسی ایشان براندیشیدند، خود از گریه نگاه نتوانستند داشت. (روضة الشهداء ص۴۲۷)

۷۲– نسبت دادن تعابیر ذلیلانه و حتی توهین آمیز ی از جمله، یتیمی، تنهایی، بیچارگی، آوارگی، طولانی شدن رنج در قالب گزارش‌های مجعول، به امام ﷺ و خاندانش.

برخی از این گزارش‌ها چنین هستند:

– پس حرم مطهر امام حسن علیه‌السلام و اولاد امجاد آن حضرت بیامدند و امام علیه‌السلام فرزندان را در پیش خود جای داد و بوسه بر روی ایشان می‌نهاد و روی بر سینه ایشان می‌مالید و از دل پرخون خود زارزار می‌نالید و می‌گفت: ای جگرگوشگان من، جانم برای شما می‌سوزد که هنوز وقت یتیمی شما نیست ودرد غریبی علاوه حزن یتیمی شده، ندانم که چه گویم و غم شما را به که گویم (روضة الشهداء ص۳۴۱)

– سفارش امام علیه‌السلام به امام سجاد علیه‌السلام: چون به مدینه رسی دوستان را سلام من برسان و بگو پدرم چنین فرمود: هرگاه به رنج غربت مبتلا شوید، از غریبی من یاد آرید و چون کشته‌ای بینید، از حلق به ناحق بریده من فراموش مکنید، و چون آب خوش خورید، از لبِ تشنه و جگر تفتیده من براندیشید. (روضة الشهداء ص۴۳۴ و به اختصار و مشابه آن گرمرودی تبریزی، اشک خونین در سوگ امام حسین ع ص۲۹۳) (و این سخن به صورت «شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی» به شعر کشده شده است)

– در خواست حضرت زینب از امام علیه‌السلام که آنان را به حرم جدشان بازگرداند و پاسخ مجعول منسوب به امام علیه‌السلام مبنی بر اینکه اگر امکان داشت خود را در این مهلکه نمی‌انداخت... و واکنش بی صبرانه و ذلیلانه منسوب به حضرت زینب در برابر این سخنان و پیراهن خود را دریدن و مو پریشان کردن و به صورت زدن، که چون امام علیه‌السلام چنین واکنش را از وی دید، فرمود: دختر مرتضی ساکت باش که گریه‌های طولانی خواهی داشت. (دربندی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ج۳ ص ۶۵)

– خطاب حضرت قاسم به عمر سعد درباره غریب گذاشتن خاندان امام علیه‌السلام (ای عمر سعد) دعوی مسلمانی می‌کنی و حال آنکه فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این صحرا از اندوه و غم و بسیاری الم، حیران و از بیچارگی سرگردانند. (تذکرة الشهداء ص۱۷۷)

– امام حسین علیه‌السلام خطاب به حضرت قاسم: یا ولدی، اتمشی برجلک الی الموت؟ قال و کیف یا عمّ، و انت بین الأعداء وحیداً غریباً فریداً (اکسیر عبادات ج۲ ص۳۸۵)

– سخن منسوب به امام حسین علیه‌السلام خطاب به امام سجاد علیه‌السلام: یا ولدی... انت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الاطفال، فانهم غرباء مخذلون قد شملتهم الذلة و الیتم و و شماتة الاعداء و نوائب الزمان، سکّتهم اذا صرخوا، و آنسهم اذا استوحشوا، و سلّ خواطرهم بلین الکلام... یا ولدی، بلّغ شیعتی عنی السلام، فقل لهم: إن أبی مات غریباً، فاندبوه و مضی شهیدا فابکوه (الدمعة الساکبة ج۴ ص ۳۵۲، ۳۵۳)

۷۳– مبالغه و داستان پردازی درباره نحوه مبارزه شهدای کربلا:

ـ توصیف چگونگی نبرد بُرَیْر بن خُضَیْر: بعد جنگی درپیوست که فلک دوّار، حیران و مریخ خنجرگذار، انگشت تحیّر بـه دنـدان بماند:

(کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص۳۶۱)

ـ توصیف نبرد وهب‌بن عبدالله کلبی: «اما جوان چون شیر ژیان یا ببر بیان، یا اژدهای دمان، با تیغ آبدار و نیزهٔ جان شکار، صاعقه کردار، به معرکهٔ کارزار درآمد و به سنانِ نیزه، مبارزی را که در میدان بود، از پشت مرکب در ربود» (همان، ص ۳۶۵)

ـ «وهب‌بن عبدالله چون پلنگ درنده و نهنگ دمنده، خویش را بـر صـفوف کوفیـان افکنـد و از یمـین و شـمال قتـال مـی‌داد» (لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۲۵۳)

ـ حمادبن انس به میدان در آمده، اسب می‌تاخت و لوای نصرت برمی‌افراخت و به تیغ مبارزت، سر دشمنان از تن جدا می‌ساخت و آنان را به چوگان نصرت، چون گوی می‌باخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار برمی‌انداخت (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۳۶۸)

ـ توصیف نبرد غلام ترکی: «آن ترک عذاری ... در میان دو صف بایستاد و شمشیری چون شعلهٔ برق درخشـان وماننـد شـهاب ثاقب شیطان سوزِ آتش‌فشان، در روی آن سپاهِ رو سیاه بجنبانیده، مبارز طلبید» (همان، ص ۳۸۵)

ـ توصیف چگونگی نبرد وشجاعت حضرت قاسم: «شمر روی به سپاه خود کرد که این سوار را می‌شناسید؟ قاسم‌بن حسن اسـت که در روز رزم اگر شمشیرِ الماس فعلِ زمرّد فام ببیند، آن را لب لعل خوبان طراز پنداشته به بوسه کاری آن، میـل کنـد و اگـر تاب و پیچ کمند به نظر وی در آید، آن را حلقهٔ چین زلف ماه رُخان خطا انگاشته، به دست و بازو به آن رغبت نمایـد.» (همـان، ص ۴۰۴)

ـ توصیف شهادت حضرت علی‌اکبر از زبان شهربانو: «دریغ از آن نهال چمن شادمانی که طراوت بهار جوانیِ او به صدمت بـاد خزانِ اجل، پژمرده شد و افسوس از آن جمال زیبا که هنوز حلاوت حیات چاشنی ذوق نیافته، چون غنچه از شـوکت خـار فنـا و فوات، در پرده شد» (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۴۲۳)

ـ توصیف به میدان رفتن حضرت عباس: «عباس روی هوا را از تراکم غبار چون شب تار گردانیـد و صـحن زمـین را طریـد و جولان چون عرصهٔ گلستان، منور و مزین ساخت» (همان، ص ۴۱۶)

ـ توصیف نبرد امام حسینؑ «آن سرور چون شیر غُرّان با تیغ بُرّان در میان ایشان افتاده، ارکان زمین را به صدای رعدآسای «أنا ابن‌رسول الله» در تزلزل می‌آورد و شعاع تیغ برق نمای صاعقه زدایش، چشم اهل خصم را خیره و رخسار امیدش را تیره می‌کرد و غباری که میان زمین و آسمان برخاسته بود، به باران خون فرو می‌نشاند و نزاع جان ناپاک مخالف را که در بدن تیره واقع شده بود، به حکم شمشیر قاطع، فیصل می‌داد» (همان، ص 435)

ـ صفوان (یکی از سپاهیان عمر سعد) در غضب شد و نیزه‌ای حوالهٔ سینهٔ حرّ کرد، حرّ نیزه بر نیزهٔ او افکنده، به مردانگی نیزهٔ او را پاره پاره ساخت! و در همان گرمی، سنان نیزه بر سینه‌اش زد، چنان‌که یک گز از پشتش درآمد !پس وی را به همان نیزه از صدر زین درربود، بر سر دست آورد ... آنگاه بر زمین زد، چنانچه استخوان‌های او ریزه ریزه شد! (کمال‌الدین حسین، کاشفی، روضة الشهداء، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۰)

ـ در توصیف نبرد حُر: «حُرّ به هر جانب که درتاختی، از کشته پشته ساختی و به هر طرف که روی نهادی، مَرد و مرکب بر روی هم فتادی..»

به نیزه صخره را سوراخ می‌کرد   به پیکان موی را صد شاخ می‌کرد   (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۳۵۰)

«پس حر تیغ آب‌دار را برکشید و هر خاکساری را که بر فرق می‌زد، تا سینه می‌شکافت و هر که را بر میان می‌زد، دو نیم می‌کرد» (همان، ص ۳۵۱)

ـ گزارش جعلی و اغراق آمیز از کیفیت نبرد زهیر (همان ص ۳۵۵ ـ ۳۵۸). «زهیر به یک طعن نیزه، او را به صحرای عدم فرستاد...»

ـ «زهیربن حسان ازدی به محاربهٔ سامر ازدی شتافته، نیزه بر دهنش زد که از پسِ سرش بیرون آمد!» (خواند میر، حبیب السیر، ج۲، ص ۵۳)

ـ «از سپاه شام مبارزی قیس نام در برابر هلال بن نافع آمده، هنوز دویست قدم دور بود که هلال تیری در بحر کمان پیوسته و به شست درست کشیده و حوالهٔ سینهٔ او کرد. قیس، سپر در سرکشید و خواست آن تیر را رد کند، اما تیر چنان به ضرب آمد که سپر را بشکافت و به سینه رسیده، روان از پشتش گذاره کرد و تا سوفار در زمین غرق شد!» (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۳۷۲)

ـ «آورده‌اند که هلال هشتاد تیر داشت و به هریکی ازآن، یکی از دشمنان را هلاک کرد.» (همان ص ۳۷۲)

ـ در توصیف کیفیتِ نبرد وهب‌بن عبدالله: «... و هر که به مصاف وهب آمد، گاهی به نیزه از پشت مرکب می‌ربود و گاهی به تیغِ بی دریغ از هلاکت به روی او می‌گشود تا بسیاری مبارزان را بر خاک تیره انداخت و از کشته‌ها در ساحتِ نادیده، پشته‌ها ساخت». (همان، ص ۳۶۴)

ـ «قاسم ضربتی بر میانش (ارزق) زد که چون خیارِ تر به دو نیم شد» (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضةالشهداء، ص ۴۰۸.)

ـ زدن نیزه بر سینة طارق‌بن شبیب (شخصیت خیالی در سپاه دشمن) توسط علی‌اکبر که به اندازة دو وجب از آن، از پشت طارق در آمد! و سپس لگدکوب کردن جسدش طوری که تمام اعضای بدن او شکسته شد! (همان، ص ۴۲۱ و ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۰۵)

ـ گرفتن گردن طلحه پسر طارق توسط علی اکبر و پیچاندن آن به طوری که خُرد و درهم شکست (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضةالشهداء، ص ۴۲۲ و ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، همان، ص ۲۰۵)

ـ تیغ زدن بر سرِ مصراع بن غالب (شخصیت خیالی دیگر در سپاه عمر سعد) توسط علی‌اکبر به طوری که تا روی زین به دو نیم شد (کمال‌الدین حسین کاشفی، همان، ص ۴۲۲)

ـ «امام علیه‌السلام این بگفت و از روی فرزانگی، نعره‌ای از جگر برکشید که زَهرة برخی از لشکریان آب گشت و تمیم سراسیمه شده دستش از کار فرومانده، و امام علیه‌السلام تیغی بر گردن تمیم بن قحطبه زد که سرش ۵۰ قدم دور افتاد!» (همان، ص ۴۳۲)

ـ «امام علیه‌السلام تیغی بر کمرش (یزید ابطحی) زد که چون خیارِ تر به دو نیم شد (همان، ص ۴۳۲)

ـ «امام حسین علیه‌السلام... به چنان تیغی سرِ یاغیان چون برگ خزان بر زمین می‌ریخت تا سه صف لشکر را بردریده، راه را بر خود گشاده، ساخت.» (همان، ص۴۳۳)

ـ «قاسم در دریای حرب، غوطه خورده قریب سی پیاده و پنجاه سوار بیفکند!» (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضةالشهداء، ص ۴۰۹). کشته شدن ۸۲۰ نفر توسط قاسم (ملا حبیب‌الله، شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۵۲)

ـ ۱۵۰ کشته توسط شخصی خیالی به نام پیروزان (کمال‌الدین حسین کاشفی، همان، ص ۳۹۶)

ـ «به یک بار مقدار پانزده هزار ناکس تیرها بر کمان نهاده، از شست رها کردند و قضا را یکی بر آن حضرت امام‌علیه‌السلام و مرکب وی نیامد! (کمالاالدین حسین کاشفی، همان، ص ۴۳۰ ـ ۴۳۱)

کشته شدن ۱۸۰ سوار از سپاه دشمن توسط حضرت عباس با دست چپ در حالی که دست راستش قطع شده بود**!** (همان، ص ۵۹ / ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۴۹) یا کشتن حر بن یزید (ابومخنف، همان ص ۷۸) و احمدبن حسن (ابومخنف، همان، ص ۸۱)،

۷۴– توصیفاتی اغراق آمیز و دور از واقعیّت برای شکل و شمایل خاندان امام علیه‌السلام:

برای نمونه، تعابیر، توصیفات و تشبیهات عجیب و غریب از قد و قامت و زیبایی چهره و سیما و موهای برخی از بنی هاشم و حتی برخی از اصحاب امام علیه‌السلام از قبیل وصف کردن حضرت علی اکبر با عبارات ذیل: «روی چون آفتاب و گیسوی چون مشک ناب» (روضة الشهداء ص۴۱۹، تذکرة الشهداء ص۲۰۰) «قامتی چون سروِ روان و طلعتی افروخته تر از گلِ ارغوان» (روضة الشهداء ص۴۲۰، محرق القلوب، نراقی ص۱۴۲)

« حلقه گیسوی مشکین بر رویِ رنگین افکنده و آن شاهزاده چهار گیسویِ تافته بافته مجعّدِ معنبرِ مسلسل معطر داشته، دو از پیش و دو از پس می‌انداخته» (روضة الشهداء ص۴۲۰، محرق القلوب، تذکرة الشهداء ص۱۹۹)

متحیّر شدن لشکر عمر سعد از جمال و زیبایی حضرت قاسم تا جایی که برخی از آنان از جنگ با وی منصرف شدند. (تذکرة الشهداء ص۱۷۷)

پس آن شاهزاده (حضرت قاسم) در میان میدان جولان می‌کرد و مبارز می‌طلبید. لشکریان در جمالش محو و حیران ماندند و کسی به مبارزتش نمی‌آمد. یکی گفت: اگر تیغ بر من زند، دست به سویش دراز نکنم، و دیگری می‌گفت اگر هزار شمشیر بر من زند، دلم گواهی نمی‌دهد که او را به زخمی تلافی کنم. (تذکرة الشهداء ص۱۷۷)

۷۵– سخن منسوب به امام سجاد علیه‌السلام **هنگام آمدن به کربلا برای دفن امام** علیه‌السلام ای پدرم ای اباعبدالله ای کاش حاضر بودی و مرا اسیر و ذلیل می دیدی. یا ابتاه یا أباعبدالله، لیتک کنت حاضرا وترانی اسیرا ذلیلا (اکسیر العبادات ج۳ ص۲۲۶) و هنگام دفن بدن حضرت عباس: یا عماه، لیتک تنظر حال الحرم و البنات و هنّ ینادین.... وا غربتاه. (اکسیر العبادات ج۳ ص۲۲۶) در حالی که بر اساس منابع معتبر و کهن تاریخی قوم بنی اسد شهدای کربلا را دفن کردند (تاریخ الملوک و الامم ج۴ ص ۳۴۸) (الارشاد ج۲ ص ۱۱۴)

۷۶– انتساب سخنی به پیامبر ﷺ خطاب به امام حسین علیه السلام: «یا ولدی (بُنَیّ) قتلوک، أتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعـوک ...» (فخرالدین طریحی، المنتخب فی جمع المواثی و الخطب، ج۱، ص ۹۱، و ج ۲، ص ۴۸۲ / مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶ / عبدالله بحرانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال الامام الحسین‌علیه‌السـلام)، ج ۱۷، ص ۴۲۲ / اسفراینی، نور العین، ص ۷۱ / قزوینی، تظلم الزهراءسلام‌الله‌علیهـا، ص ۲۲۷ / سـیدمحمدمهدی تنکـابنی، ریـاض المصـائب، ص۴۸۳ / لسان الملـک سـپهر، ناسـخ التـواریخ، ص ۲۹۹ و محمـدرفیع گرمـرودی تبریـزی، اشـک خـونین در سـوگ امـا م حسین‌علیه‌السلام، ترجمه :ذریعة النجاة، ص۳۲۶ و ۳۲۸)

۷۷– انتساب سخنی به امام حسین علیه السلام هنگام دیدن بدن مجروح حضرت قاسم :«یا بُنَیّ، قتلوک الکفارُ کانّهم ماعرفوک و لاعرفوا مَن جدُک و ابوک » (سیدهاشم بحرانی، مدینة معاجزالائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علـی البشـر، ج۳، ص ۳۷۱ / سـیدمحمدمهدی تنکابنی، ریاض المصائب، ص۴۴۷ و ملا حبیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۱۸۴)

۷۸– تولید نام و ابداع صفات تخیّلی برای ابزار و ادوات سپاه امام حسین علیه السلام:

ـ زره داودی، خَفْتان زر آکنده بر روی آن (اسب) فرو کشیده، نیزۀ خطّی و سپر مکی (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۳۶۴)

ـ زره داودی، پیراهن سفید مصقول، تیغ یمانی، نیزۀ رومی، (همان، ص ۴۱۳)

ـ قبای خز مصری، عمامۀ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، سپر حمزۀ سیدالشهداء و ذوالفقار شاه ولایت (همان، ص ۴۲۸ ـ ۴۲۹)

ـ خِنْگ تازی نژاد، خود عادی چون افسر کیان، نیزه‌ای چون مار ارقم، کمان بلند، تیر خَدَنگ، شمشیر یمانی به زهر آب داده، سپر مکی (همان، ص ۳۷۵)

ـ تیغی چون ذوالفقار زبانه‌دار و نیزه‌ای چون مار ارقم (همان، ص ۳۷۸)

ـ در توصیف اسب و تجهیزات جنگی هاشم‌بن‌عتبة بن ابی‌وقاص: «... بر مرکبی کوه پیکر سوار، خُودی فـولادی بـر سـر نهـاده و سپری مدور در کتف درآورده و تیغ یمانی جوهردار چون برق لامع، حمایل کرده و نیزۀ هجده زرعـی در دسـت گرفتـه و سـایر اسباب حرب را بر خود آراسته کالبرق اللامع و البدر الساطع» (ملا محمد مهدی نراقی، محرق القلوب، ص ۱۱۸)

ـ ادهم، نام اسب عون بن علی‌علیه‌السلام (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۴۱۳)

ـ عقاب، نام اسب حضرت علی اکبر (همان، ص ۴۱۹ ـ ۴۲۰)

ـ نام و توصیف اسب امام حسین: علیه السلام **ذوالجناح**، نام اسب امام حسین‌علیه‌السلام (همان، ص ۴۲۹) (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله کاشانی ص ۲۷۰، ۳۱۲ و ۳۲۵) اینکه در محافل و مجالس کنونی معروف شده که نام اسب امام حسین ع ذوالجناح بوده است، مستند به سند کهنی نیست. تنها یکی از سیره نویسان اوایل قرن پنجم به نام ابوسعید واعظ خرگوشی (۴۰۶ق) در گزارش به نقل از ابن عباس، نام اسب پیامبر ص را ذوالجناح دانسته است. (خرگوشی، شرف النبی ص ص۳۵۹) گویا نخستین نگاشته‌ای که نام اسب امام حسین ع را ذو الجناح عنوان کرده، کاشفی در روضة الشهداست. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص۵۶۳ و ۵۶۴)

۷۹– انداختن أهل بیت خود را از شتران، هنگام گذشتن از کنار اجساد شهدا (زنگنه، مجالس الشهداء ص۱۴۴) (اکسیر العبادات ج۳ ص۲۷۲) (تذکرة الشهداء ص۳۶۶)

۸۰– زبان حال ذلیلانه و مرثیه بی‌اساس زنان أهل بیت بر بالین امام علیه السلام(تظلّم الزهراء، سید رضی بن نبی قزوینی (زنده در ۱۱۳۴ق) ص۲۱۸ ، ۲۲۳) (محرق القلوب، نراقی ص۱۱۵،۱۱۴)

۸۱– باقی ماندن جنازه حضرت عباس در محلّ شهادتش به علت کثرت جراحات پیکر او، تا جایی که امام حسین علیه السلام نتوانست او را به محل جنازه‌های شهدای دیگر ببرد. (الدَّمعةُ الساکبَة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق ج۴ ص۳۲۴) در حالی که چنین مطلبی در هیچ یک از منابع معتبر نیامده است.

۸۲– امتناع حضرت عباس از اینکه امام حسین علیه السلام **او را به خیمه‌گاه ببرد**، چرا که به سکینه دختر امام وعده آوردن آب داده است، اما نتوانسته به آن عمل کند. (أسرار الشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی(۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق)

۸۳– افتادن دست‌های بریده و مشک پاره حضرت عباس بر خاک و بوسه امام بر دستهای بریده (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص۲۷۰)

۸۴– نشان دادن سپر خونین حضرت عباس به مادرش أم بنین توسط حضرت زینب و بی هوش شدن وی در مدینه. (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) ص ۴۴۳)

۸۵– سخنان امام حسین علیه السلام **پس از شهادت حضرت عباس** و طلب آب برای طفل شیرخوار و اجابت حضرت علی اکبر برای آوردن آب، (الدَّمعةُ الساکبَة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق ج۴ص۳۲۷) در حالی که مسلّم است علی اکبر پیش از حضرت عباس شهید شده بود.

۸۶– تعداد مأموران شریعه فرات: چهار هزار مرد، مأمور منع آب فرات که دو هزار کس، سرِ راه بر وی (حضرت عباس) گرفتند. (همان، ص ۴۱۶ / ابومخنف، مقتل الحسین؟، ص ۵۴ / قزوینی، تظلّم الزهراء من إهراق الدماء، ص ۲۰۷ / سیدمحمدمهدی تنکابنی، ریاض المصائب، ص ۴۳۹ / محمدابراهیم نواب‌تهرانی، فیض الدموع، ص ۱۵۸ / ملا حبیب‌الله، شریف کاشانی، تذکرةالشهداء، ص ۲۴۶ و ۲۵۸). البته در تذکرة الشهداء ده هزار نفر نیز گزارش شده است.

این در حالی است که بر اساس منابع معتبر کهن، تنها **پانصد نفر**، مأمور حراست از شریعة فرات و منع آب بودند (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۱۲ / شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۶ و ابن‌شهر اشوب، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج۴، ص ۱۰۶)

ـ پانصد سوار و پیاده پیش آمده، عباس را تیرباران کردند (کمال‌الدین حسین کاشفی، روضة الشهداء، ص ۴۱۷)

۸۷– گزارش غیر معتبر چگونگی به میدان رفتن و نبرد حضرت عبّاس (منتهی الآمال ج۲ ص۸۸۲–۸۸۵) (نفس المهموم ص۳۳۶–۳۳۷ به نقل از بحار ج۴۵ص۴۱ به نقل از بعض تألیفات أصحاب (منتخب طریحی به نقل از روضة الشهداء) (المنتخب فی جمع المراثی و الخطب یا فخریّ، فخرالدین طریحی۱۰۸۵ق، ص۳۰۵–۳۰۷ و ۴۰۳ به اختصار) (الدمعة الساکبة فی أحوال النبیّ و العترة الطاهرة، محمد باقر بهبهانی ۱۲۸۵ق، ج۴ص۳۲۲ و ۳۲۳)

ماجرای صحیح شهادت حضرت عبّاس عليه السلام:

ارشاد شیخ مفید (۴۱۳ق) : حسین عليه السلام بر شتر آب کش خود سوار شده و پیشاپیش آن حضرت برادر بزرگوارش ابو الفضل حرکت می‌کرد و بجانب فرات رهسپار شدند لشکر پسر سعد سر راه بر آنها گرفتند و در میان آنها مردی از بنی دارم بود لشکر را مخاطب ساخته گفت وای بر شما میان حسین و آب فرات، حائل شوید و نگذارید دسترسی بآب پیدا کند. حسین عليه السلام از پارس کردن این سگ دارمی ناراحت شده فرمود پروردگارا او را تشنه بدار وی متأثر شده شخص حسینی ع را هدف تیر قرار داد و تیری بدهان مبارکش زد حسین ع تیر را بیرون کشیده و دستش را زیر دهانه زخم گرفته چون پر از خون میشد بطرف آسمان می‌پاشید و میگفت پروردگارا از کار ناپسندی که با فرزند دختر پیامبرت انجام میدهند بدرگاه تو مینالم آنگاه در حالی که تشنگی بشدت بر وی دست یافته بود بمحل خود بازگشت. همانوقت لشکر اطراف ابو الفضل ع را احاطه کرده و میان او و برادر عالیمقامش حائل گردیدند و او به تنهائی با آنان نبرد میکرد و بالاخره پس از جراحتهای بسیار و ضعف عجیبی که بجناب او عارض شده بود بدست زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنبسی شربت شهادت نوشید صلوات اللّه علیه «۱» حسین ع با ناتوانی و تشنگی شدید بخیام طاهرات مراجعت کرد. (الإرشاد للمفید ج۲ ص ۱۰۹)

لهوف سید ابن طاووس (۶۶۴ق): راوی گفت: تشنگی حسین بنهایت سختی رسید پس بر فراز سدّ آب بر آمد تا داخل فرات شود و برادرش عبّاس نیز پیشاپیش آن حضرت بود سربازان ابن سعد جلوگیری نمودند و مردی از قبیله دارم تیری بسوی حسین پرتاب نمود تیر بزیر چانه آن حضرت جای گرفت حسین تیر را بیرون کشید و هر دو دست بزیر خون گرفت تا کفهایش پـر خـون شـد. سپس خون را بآسمان پاشید و عرض کرد بار الها شکایت رفتاری را که با فرزند دختر پیغمبرت می‌شود بـه پیشـگاه تـو میکـنم سپس سربازان، عبّاس را از حسین جدا کردند و گرداگردش را گرفتند تا آنکه شهیدش نمودند قدّس اللّـه روحـه، حسـین علیـه السّلام بر کشته شدن برادرش سخت گریست شاعر عرب در این باره اشعاری دارد که مضمونش چنین است: از مردمان بگریـه سزاوارتر کسی است کز ماتمش حسین بدشت بلا گریست

او را برادر و بعلی شاه دین پسر عبّاس غرق خون که بر او ما سوا گریست

بنمود با حسین مواساة و تشنه داد جان در رهش که عرش بر این ماجرا گریست

راوی گفت: سپس حسین علیه السّلام مردم را بجنگ تن به تن دعوت کرد هر کس را که بمیدانش می‌آمد مـی‌کشـت تـا آنکـه کشتار بزرگی نمود. او می‌کشت و شعری بدین مضمون میفرمود:کشته شدن به ز زندگانی ننگین ننگ هم از آتـش خـدای نکوتر

خبرنگاری که آنجا بوده گفته است: بخدا قسم هرگز کسی ندیدم که دشمن گرد او را احاطه نموده و فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند دلاورتر از حسین باشد مردان میدان جنگ باو حمله میکردند همین که او شمشیر بدست

مقتل جامع سید الشهداء: بعد از اینکه یاران امام کشته شدند و اهل حرم نیاز شدید به آب داشـتند و تشـنگی امـام حسین ع شدت یافته بود، امام و برادرش عباس ع درصدد تهیه آب برآمدند و باهم وارد میدان جنگ شدند و بـه سـمت فـرات حرکت کردند. (الارشاد، شیخ مفید ج۲ص۱۰۹) عباس ع همچنان پیشاپیش حسین ع حرکت می‌کرد و می‌جنگید و به هر سو کـه حسین می‌رفت، او نیز به همان سو می‌رفت. (الأخبار الطوال، أبوحنیفه دینَوَری ص۳۸۰) در ایـن هنگـام امـام حسـین عليه‌السلام روی سیل بند [المسناة] فرات رفته، به سمت فرات روانه شد و سپاهیان عمر بن سعد از حرکت او جلوگیری کردند. مردی از بنی دارِم گفت: وای بر شما، میان او و آب حائل و مانع شوید و نگذارید او به آب دسترسی پیدا کند. حسین بن علی ع [مـرد دارمـی را نفرین کرد و] گفت: خداوندا تشنه‌اش گردان. آن مرد خشمگین شد و تیری رها کرد که بر گلـوی حضـرت اصـابت کـرد. امـام

حسین ع تیر را بیرون آورد، آن گاه دست‌هایش را [زیر گلو] گرفت و پر از خون شد و آن را پاشید، آن‌گاه گفت: « خدایا، به درگاهت شکایت می‌کنم از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند» آن‌گاه در حالی که عطش او شدت یافته بود، به جایگاهش بازگشت. در این حال لشکر دشمن، عباس ع را از هر طرف محاصره، و او را از حسین ع جدا کردند. عباس ع به تنهایی با آنان جنگید. (ارشاد شیخ مفید ج۲ ص ۱۰۹) او در حالی که حمله می‌کرد این رجز را می‌خواند: .... حضرت عباس ع در حالی که برای آوردن آب عازم شده بود، این گونه رجز می‌خواند...

آن گاه حمله برد و دشمن را متفرق کرد. (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج۴ص۱۱۷)

در این هنگام زید بن ورقاء جُهنی، پشت درخت نخلی کمین کرد. حُکیم بن طُفَیل سِنبِسی نیز او را یاری کرد. حُکیم ضربتی بر دست راست عباس ع وارد کرد. عباس شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله کرده این رجز را می‌خواند....

عباس ع آنقدر جنگید که بی حال و ناتوان شد. در این هنگام حُکیم بن طُفَیل طائی پشت نخلی کمین کرد و ضربتی بر دست چپ او وارد کرد. عباس این رجز را خواند... پس آن ملعون (حُکیم بن طُفَیل) جلو آمد و او را با عمودی آهنین به قتل رساند... (مناقب ابن شهرآشوب ج۴ ص ۱۱۷)

چون امام حسین ع عباس را در کنار فرات بر زمین دید، به سبب کشته شدن عباس به شدت گریه کرد و فرمود: الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی. اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسسته شد. (مقتل الحسین خوارزمی ج۲ ص ۳۰)

(مقتل جامع سید الشهداء با اندکی تلخیص ج۱ ص۸۳۸–۸۴۳)

طبق گزارش های فوق حضرت عباس؈ در حمله قبل از شهادت، هیچگاه به شریعه فرات نرسید که قصد نوشیدن کند و یاد عطش امام بیفتد و آب را روی آب بریزد و مَشک خود را پر نکرد که تیر به آن اصابت نماید.

ماجرای نادرست شهادت حضرت عبّاس؈:

کتاب قصّه پرداز روضة الشهداء نوشته کاشفی (۹۱۰ق): شهادت عباس بن علی (ع): امّا عباس بن علی که علمدار لشکر امام حسین «علیه السلام» بود چون احوال برادران بر آن منوال مشاهده نمود، سیل اندوه از دیده محنت دیده بگشود.

آیا برادران و عزیزان کجا شدند   در دشت کربلا همه از هم جدا شدند

پس علم برداشته پیش امام حسین «علیه السلام» آورد و بر بالای سر مبارکش بر پای کرد و گفت ای برادر! علمداری ما به قیامت افتاد عنایتی نما و اجازتی فرمای، امام حسین (ع) به گریست و گفت: ای برادر نشانه لشکر من تو بودی همین که تو بر وی همه جمعیتها به تفرقه مبدّل گردد عباس «علیه السلام» گفت: ای پسر رسول خدای! جان من فدای تو باد. دلم از دنیا به تنگ آمده و آئینه سینه از غبار آزار اغیار، زنگ گرفته می‌خواهم که داد خویشان از ستمکاران بستانم و به تیغ انتقام بعضی از مدبّران کوفه و منکران شام را بیجان گردانم.

امام «علیه السلام» فرمود: که چون مراد تو این است باید که به میدان روی و اوّل بر این قوم حجّت گیری و آنچه با تو گویم بازگوئی و اگر نشنوند پس از آن آغاز حرب کنی پس کلمه‌ای چند با او گفت و إجازت داد عبّاس ﷺ مبارزی نامدار و شجاعی به غایت عالی‌مقدار بود. جرأت و قوّت از حیدر کرّار میراث داشت و پیوسته در معارک مقاتله رایت نصرت برمی‌افراشت. در این محل بر مرکب تیزپای آهن خای، رعد صدای، برق‌نمای، سوار شده با تیغ مصری و سپر مکّی و خود رومی روی به میدان نهاد.

برقی گرفته در گفت و ابری به پیش روی　　　ماهی نهاده بر سر و چرخی به زیر ران

روی هوا را از تراکم غبار چون شب تار گردانید و صحن زمین را از طرید و جولان، چون عرصه گلستان منوّر و مزیّن ساخت. و چون به میان جنگ جای رسید، عنان مرکب باز کشید و گفت ای قوم این سیّد و سرور و من! فرزند ستوده پیغمبر «صلی اللّه علیه الی یوم المحشر» می‌گوید: که برادران و خویشان و یاران و هواداران مرا کشتید و خون پاکان و چندین بزرگان دین از صحابه و تابعین بر خاک هلاک ریختید. اکنون ما را چندان آب دهید که اطفال و عورات بنوشند و تشنگی ایشان کمتر شود و مرا بگذارید تا برخیزم و این باقی اطفال که مانده، بر گرفته به طرف روم یا به بلاد هند روم و جزیره عرب و ولایت حجاز به شما گذارم. و شرط می‌کنم که من فردای قیامت بر شما خصمی نکنم و فعل شما را با خدای حواله نمایم، تا او هر چه خواهد کند. عبّاس این پیغام جگرسوز أدا کرد، غلغله از سپاه پسر زیاد برآمد. جمعی خاموش شدند قومی دشنام آغاز کردند و بعضی پشیمانی می‌خوردند و گروهی زار زار می‌گریستند. امّا شمر ذی الجوشن و شبث ربعی و حجر بن الأحجار هر سه پیش آمدند و گفتند ای پسر ابو تراب! با برادرت بگوی که اگر همه روی زمین آب فروگیرد و در تصرّف ما باشد یک قطره از آن به شما ندهیم مگر وقتی که با یزید بیعت کنید و مطیع و منقاد پسر زیاد شوید، عبّاس پریشان نفرین کرده بازگشت و نزد امام حسین آمده آنچه شنوده بود به ذروه عرض رسانید امام «علیه السلام» سر مبارک پیش افکنده آب در دیده بگردانید، که ناگاه از خیمه

فغان و صدای العطش به محیط آسمان رسید. **عبّاس خروش و زاری اهل بیت شنیده بی‌طاقت گشت و مشکی و دو مطهره بر گرفته نیزه در ربود و روی به آب فرات نهاد**. و گفت: می‌روم تا آبی بر وی کار بازآرم. یا در دریای خون غرقه گردم و از تشنه بودن و تشنه دیدن و افغان تشنگان شنیدن، بازرهم.

در بحر محیط غوطه خواهم خوردن　　　یا غرقه شدن یا گهری آوردن

این کار مخاطره است، خواهم کردن　　　یا روی بدان سرخ کنم یا گردن

راوی گوید: که چهار هزار مرد بر آب فرات موکّل بودند. دو هزار کس سر راه بر وی گرفتند عباس گفت: ای قوم شما مسلمانید یا کافر؟ گفتند ما مسلمانیم عبّاس فرمود که در مسلمانی کجا روا باشد که سگ و خوک و دد و دام و چرنده و پرنده همه از این آب می‌خورند و شما فرزندان مصطفی و جگرگوشگان فاطمه زهرا (س) را محروم می‌سازید و از این آب منع می‌کنید از تشنگی قیامت اندیشه نمائید و از خجالت و ندامت آن روز یاد آرید حالا شما اوقات بر لب آب می‌گذرانید و از حال تشنگان صحرای کربلا خبر ندارید.

تو را که درد نباشد ز حال ما چه تفاوت؟　　　تو سوز تشنه چه دانی که بر کنار فراتی؟

چون نگهبانان فرات این کلمات را شنیدند. پانصد سوار و پیاده پیش آمده، عبّاس را تیر باران کردند سپر عبّاس روی در کشیده و نیزه بر گوش اسب نهده بر ایشان حمله کرد و هشتاد کس را از پای درآورد و باقی را بر گردانیده، متفرّق ساخت و تا رسیدن سواران اسب خود را در آب افکنده در این محل سواران در رسیده آهنگ حرب کردند. عبّاس بانگ بر مرکب زده از آب بیرون آمد و رجزخوانان بر ایشان حمله کرد و ترجمه بعضی از رجز او این است.　　　عبّاس علی است شیر غازی　　　از بیشه خسرو حجازی　　　آورده به زیر ران و در دست　　　آب یمنی و باد تازی

سر می‌بازم مگر بیابم　　　نزدیک خدای سر فرازی　　　بر آل نبی سپه کشیدن　　　کاری است که نیست کار بازی

غافل مشوید از آنکه نبود　　　بیهوده سخن بدین درازی

مردمان از خوف نیزه و بیم شمشیر او در رمیدند و او دیگر باره اسب در راند و بار دیگر هزار سوار بر وی حمله آوردند عباس نیزه در آب افکند و تیغ برکشید و از آب بیرون رانده حمله کرد و به هر سوی که روی آوردی مردم برمیدندی، **تا وقتی که لب آب از ایشان بستد پس فرود آمد و مشک پرآب کرده خواست که از آب خورد، از تشنگی حضرت امام حسین «ع» و زنان و کودکان اهل بیت (ع) یاد کرد و آب ناچشیده سوار شد و مشک به دوش راست کشید** سوار و پیاده سر راه بر وی گرفتند و او با ایشان حرب در پیوست.

ناگاه نوفل بن ازرق بی‌خبر خود را به عبّاس رسانید و او به دیگری مشغول بـود. آن مـدبّر حربـه‌ای حوالـه عبـاس کـرد دسـت راستش از بدن جدا شد و عباس اینجا رجزی می‌خواند که یک بیتش این است.

و اللّه لو قطعتم یمینی   لأحمینّ صابرا عن دینی

و ترجمه رجز او این است: اگر کاست دشمن ز من دست راست   ز دین و ز مردیم چیزی نکاست

زنم تیغ و نندیشم از مرگ هیچ   که بی‌آب برگشتن من، خطاست   اگر آب یابم وگرنه کنون   سر انـدر سـر آب کردن رواست

پس عبّاس از روی مردانگی مشک را بر دوش چپ کشید دست چپش نیز بینداختند. **مشک را به دندان بر دوش کشید** و به رکاب دشمن را از پهلوی خود دور می‌کرد، **ناگاه تیری بر مشک آمد و سوراخ شد**. آبها بریخت زبان حال عبّاس می‌گفت آیـا چـه حکمـت است که آبی به حلق ما تشنگان نمی‌رسد؟ و منادی غیبی ندا می‌کرد که شربتهای بهشت برای شما آماده کرده‌اند. حیف باشد که لب بدین آب تر کنید که گفته‌اند.

به آب شور جهان، تر مکن لب همّت   که شربت تو مهیّاست از شراب طهور

بر این مضیق فنا، دل منه، که جای دگر   برای عشرت تو برکشیده‌اند قصور

پس عبّاس از آن دو زخم منکب از اسب درافتاد و گفت: **یا اخا أدرک اخاک**! ای برادر، برادرت را دریاب. آواز او به گوش امـام حسین رسید، دانست که به نزدیک جدّ و پدر می‌رود. آهی از آن امام مظلوم برآمد که زمین کربلا از هیبت و سطوت بـه لـرزه درآمد.

پیر گردون زین مصیبت جامه جان چاک زد   خسرو أنجم کلاه سروری بر خاک زد

قامت گردون دو تا شد چهره مه شد سیاه   برق این آتش مگر بر قبّه افلاک زد

در بیشتر تواریخ مذکور است، که امام حسین «ع» بعد از شهادت عبّاس فرمود که «الآن انکسر ظهری» این زمان پشت من بـه شکست «و قلّت حیلتی» و اندک شد چاره من.   برفت آن ماه و من بیچاره گشتم   ز کوی خوشدلی آواره گشتم

راوی گوید: که محمد انس در پیش امام حسین ایستاده بود. چون آواز عباس شنود و گریه امام مظلوم مشاهده نمود، پیاده روی بدان موضع نهاد که عبّاس افتاده بود. چون بدانجا رسید او را دید در میان خاک و خون جان داده و از زندان فنا روی به گلستان بقا نهاده خود را بر روی او انداخت و شیون در گرفت جمعی سوار و پیاده که آنجا حاضر بودند به یک بار برو حمله نمودنـد و

ذرّه ذرّه گوشت اعضای او را به سر نیزه‌ها ربودند «او هم به شهیدان دگر ملحق شد». (روضة الشهداء، الکاشفی ،ص:۴۱۶ – ۴۱۹)

نتیجه: آنچه در منابع صحیح و معتبر آمده این است که حضرت عبّاس به همراه امام حسین علیه السلام برای آوردن آب به فرات رفتند و ماجرای اینکه حضرت عباس به فرات رسید و خواست آب بنوشد و یاد عطش برادر افتاد و ننوشید و پر کردن مشک و گرفتن مشک به دو دندان و تیر خوردن به مشک در منابع معتبر ذکر نشده است و منشأ آن داستان پردازی کتاب قصه پرداز روضة الشهدای کاشفی است.

مقتل جامع سید الشهداء در نقد ماجرای دروغین می‌نویسد: برخی منابع متأخّر، گزارش‌های دیگری نیز آورده‌اند که هم راویان آنها ناشناخته هستند و هم دلالت و محتوای آنها مخدوش و غیر قابل اعتماد است، از جمله خبری است که علامه مجلسی آن را نقل کرده و از آن چنین تعبیر کرده است: «در برخی از تألیفات اصحاب ما چنین آمده است...» با بررسی و مقایسه‌ای که صورت گرفت، روشن شد که علامه مجلسی، خبر یاد شده را به احتمال قوی از منتخب فخر الدین طریحی(۱۰۸۵ق) با تلخیص و اقتباس، نقل کرده است. اما درباره منبع نقل طریحی باید گفت که به نظر می‌رسد یکی از منابع وی (اگر نگوئیم تنها منبع) در نقل گزارش یاد شده، کتاب روضة الشهداء ملا حسین کاشفی (۹۱۰ق) است. و به احتمال قویّ، طریحس این گزارش را از این کتاب گرفته و با تعریب و اندکی تغییر آن را آورده است. از آن پس گزارش یاد شده به سبب بعد حزن انگیز و گریه آور آن و بار احساسی و عاطفی اش، به محافل و مجالس روضه خوانی و به بسیاری از مقتل‌های معاصر راه یافته است. اگر چه این خبر محتوای روضه‌ی مشهور امروزی را دربر دارد که حضرت عباس ع چون به آب دست یافت، خواست آب بنوشد، اما یاد تشنگی برادرش حسین ع و اهل بیت او افتاد و نیز حضرت حامل مشک آب بود که چون دو دستش قطع شد، مشک را به دندان گرفت، اما این گزارش با تمام مشهور بودن و جا افتادن آن به عنوان بخش مهمی از گزارش مصیبت شهادت حضرت عباس ع در مجالس عزاداری (چنان که محقق بحار در تعلیقه ای متذکر شده است) افزون بر اینکه بدون سند معتبر است، از نظر محتوا نیز اشکالات و نارسایی‌هایی دارد.

عبارت علامه مجلسی در بحارالأنوار: أقول و فی بعض تأليفات أصحابنا أن العباس لما رأى وحدته ع أتى أخاه و قال يا أخي هل من رخصة فبكى الحسين ع بكاء شديدا ثم قال يا أَخِي أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِي وَ إِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي فَقَالَ الْعَبَّاسُ قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَ أُرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَأْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع فَاطْلُبْ لِهَؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ

فذهب العباس و وعظهم و حذرهم فلم ينفعهم فرجع إلى أخيه فأخبره فسمع الأطفال ينادون العطش العطش فركب فرسه و أخذ رمحه و القربة و قصد نحو الفرات فأحاط به أربعة آلاف ممن كانوا موكلين بالفرات و رموه بالنبال فكشفهم و قتل منهم على ما روى ثمانين رجلا حتى دخل الماء. فلما أراد أن يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين و أهل بيته فرمى الماء و ملأ القربة و حملها على كتفه الأيمن و توجه نحو الخيمة فقطعوا عليه الطريق و أحاطوا به من كل جانب فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها فحمل القربة على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند فحمل القربة بأسنانه فجاءه سهم فأصاب القربة و أريق ماؤها ثم جاءه سهم آخر فأصاب صدره فانقلب عن فرسه و صاح إلى أخيه الحسين أدركني فلما أتاه رآه صريعا فبكى و حمله إلى الخيمة. ثم قالوا و لما قتل العباس قال الحسين ع الْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي. (بحار الأنوار ج۴۵ ص ۴۱)

اشکالات موجود در نقل علامه مجلسی که از منتخب طریحی و او از روضة الشهداء کاشفی نقل کرده است:

علامه مجلسی در آغاز گزارش، از قول امام حسین ع در پاسخ درخواست حضرت عباس برای میدان رفتن، نقل شده است که امام فرمود: تو پرچم دار من هستی، اگر تو بروی، سپاه من پراکنده می شود» ناقل چنین خبری توجه نداشته است که همه گزارش‌های تاریخی بر این نکته اتفاق دارند که زمان به میدان رفتن بنی‌هاشم و از جمله حضرت عباس ع پس از به میدان رفتن و شهادت تمام یاران امام حسین ع (به جز سُوید بن عمرو که پس از شهادت امام شهید شد) بوده است، بنابراین از یاران (غیر هاشمی) امام، کسی بای نمانده بود که با شهادت حضرت عباس پراکنده شود....

نکته دیگر اینکه در پایان گزارش آمده است که امام حسین ع جنازه حضرت عباس را به خیمه‌گاه برد، که این مطلب نیز با گزارش شیخ مفید درباره محل دفن وی و نیز با واقعیّت موجود، منافات دارد. شیخ مفید می‌نویسد: قبیله بنی اسد، عباس بن علی ع را در همان جا که کشته شد، سر راه غاضریّه، همان جا که هم‌اکنون قبر اوست، دفن کردند. (شیخ مفید، ارشاد ج۲ ص ۱۱۴،۱۲۶) (نگاه کنید به مقتل جامع سید الشهداء ج۱ ص۸۴۵)

۸۸– روضه طفل شیر خوار امام حسین عليه‌السلام:

روضه صحیح: حسین عليه‌السلام بر اسبش سوار بود که نوزادی که در همان لحظه به دنیا آمده بود نزد وی آورده شد، پس در گوش وی اذان گفت و او را در دامان خود قرار داد و با آب دهان خود، کام او را برداشت و او را عبدالله نامید. ناگاه حرملة‌بن کاهل تیری به او زد و او را کشت. حسین عليه‌السلام تیر را از گلویش خارج کرد و او را به خونش آغشته کرد و فرمود: به خدا سوگند، تو

گرامی‌تر از ناقه [صالح علیه السلام] نزد خدا هستی، و محمد صلی الله علیه و آله نزد خدا از صالح گرامی تر و عزیزتر است. سپس حسین آمد و او را کنار جنازه‌های فرزندان و برادرزادگانش گذاشت. (یعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ق، تاریخ یعقوبی ج۲ص۲۴۵) پس حسین خون او را گرفت و به آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین نریخت. امام باقر ع فرمود: اگر قطره‌ای از آن خون بر زمین می‌ریخت، عذاب نازل می شد. (ابوالفرج اصفهانی ۳۵۶ق، مقاتل الطالبیین ص۹۰)

ارشاد شیخ مفید (۴۱۳ق): پس از شهادت قاسم، آن حضرت بر در خیمه نشست، و فرزندش عبد اللّٰه بن حسین که طفلی بود را نزد ایشان آوردند، آن حضرت او را در دامان خود نشانید، مردی از بنی اسد تیری بسوی او پرتاب کرد که آن بچه را بکشت، حسین علیه السّلام خون آن کودک را در دست خود گرفت و چون دستش پر شد آن را بر زمین ریخت[٤]، سپس گفت: بار پروردگارا اگر یاری را از سمت آسمان از ما جلوگیری کردی پس آن را قرار ده برای آنچه بهتر است، و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر، سپس آن کودک را برداشته آورد در کنار کشتگان دیگر از خاندان خویش نهاد. (شیخ مفید ۴۱۳، الارشاد ج۲ ص ۱۰۸ و ۱۳۵)

لهوف سید ابن طاووس (۶۶۴ق): [پس از شهادت قاسم امام حسین تصمیم گرفت که خود به میدان رود پس نزدیک خیمه آمد و فرمود] فرزند خردسال مرا بدست من بده تا برای آخرین بار او را به بینم کودک را بروی دست گرفت و همین که خواست کودکش را ببوسد حرملة بن کاهل اسدی تیری پر تابش نمود که بگلوی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید حسین علیه السّلام بزینب فرمود: بگیر کودک را سپس هر دو کف دست را بزیر خون گلوی کودک گرفت و چون کفهایش پر از خون شد خون را بسوی آسمان پرتاب نمود سپس فرمود: آنچه مصیبت وارده را بر من آسان میکند این است که خداوند می‌بیند، امام باقر علیه السّلام فرمود: از آن خون یک قطره بر وی زمین نیفتاد. (سید بن طاوس ۶۶۴ق، الملهوف علی قتلی الطفوف ص۱۶۸-۱۶۹)

مقاتلی که داستان شهادت طفل شیر خوار را نظیر حکایت فوق نقل کرده اند عبارتند از: (طبری ۳۱۰ق، تاریخ الامم و الملوک ج۵ص۴۴۸ و ۳۸۹) (ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی ۵۹۷ق، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ج۵ ص۳۴۰) (سبط ابن الجوزی ۶۵۴ق، تذکرة الخواص ج۲ ص ۱۶۴)(ابن کثیر ۷۷۴ق، البدایة و النهایة ج۸ ص۲۱۴) (طبرسی ۵۴۸ق، إعلام الوری بأعلام الهدی ص۲۴۳) (ابن نما ۶۴۵ق، مثیر الأحزان ص۷۰) (ابن فتال نیشابوری ۵۰۸، روضة الواعظین ج۱ ص ۱۸۸) (الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم، شامی، یوسف بن حاتم قرن ۷، ص۵۵۶)

---

[٤] صحیح این است که خون را به آسمان پاشید.

مقاتلی که همانند داستان فوق حکایت کرده، با این تفاوت که ماجرای تیر خوردن را به هنگام وداع امام ع با او حکایت کرده اند که با حکایت فوق قابل جمع است، این مقاتل عبارتند از: (ابن اعثم کوفی۳۱۴ق، الفتوح ج۵ص۱۱۵) (خوارزمی ۵۶۸ ق، مقتل الحسین ع ج۲ ص ۳۷) (طبرسی قرن ۶، الاحتجاج ج۲ ص ۱۰۱)

روضه اشتباه: (با وجودی که تنها یک نفر ماجرای طفل شیرخوار را اینگونه نقل کرده است اما همین نقل در بین مردم شهرت یافته است و آن چنین است:) حسین علیه‌السلام متوجه کودکی شد که از تشنگی می‌گریست. حضرت او را در برابر سپاه روی دست بلند کرد و فرمود: ای قوم، اگر بر من رحم نمی‌کنید، بر این طفل رحم کنید. پس مردی از لشکر عمر سعد تیری به سوی این کودک انداخت و او را کشت. پس حسین علیه‌السلام گریست و گفت: خدایا بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن. آن گاه ندایی از آسمان بلند شد که ای حسین، او را رها کن، چرا که برای او شیر دهنده‌ای در بهشت است. (تنها مستند قابل توجّه برای این حکایت کتاب «تذکرة الخواص» نوشته سبط ابن الجوزی (۶۵۴) می‌باشد که این ماجرا را از هشام بن محمد کلبی (شاگرد أبومخنف) نقل کرده است.

پژوهشگر و استاد بزرگ تاریخ دکتر محسن رنجبر می‌نویسد: تنها در یکی از منابع متأخر، گزارشی به نقل از هشام (شاگرد و راوی اخبار ابومخنف) درباره درخواست آب کردنِ امام علیه‌السلام از دشمن برای طفل شیرخوار، نقل شده است (سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص من الامة بذکر خصائص الأئمة ج۲ ص ۱۶۴) که چون گزارش یادشده از یک سو در منقولات طبری، ابوالفرج اصفهانی و شیخ مفید نیامده، و از سوی دیگر مقتل هشام موجود نیست تا صحت یا سقم ادعای سبط ابن الجوزی ثابت شود، نمی‌توان اطمینان پیدا کرد که گزارش مزبور از منقولات مقتل هشام است، بر این اساس، نمی توان به این گزارش چندان اعتماد کرد. (جریان شناسی تاریخی قرائت‌ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه، محسن رنجبر ص۱۷۵)

۸۹– نام طفل شیرخوار: نام طفل شیرخوار امام حسین علیه‌السلام، عبدالله بوده است. (طبرسی الاحتجاج ج۲ ص ۱۰۱) و عبارت «السلام علیک یا أباعبدالله» از همین نام گرفته شده است. یعنی سلام بر تو ای پدر عبدالله.

برخی از منابع کهن از این طفل تنها به عنوان صبیّ اکتفا کرده‌اند (ابن سعد، ترجمة الحسین و مقتله، فصلنامه تراثنا ش۱۰ ص ۱۸۲)، چنان‌که امام باقرع نیز از این طفل، با همین عنوان یاد کرده‌اند. (تاریخ الأمم و الملوک، طبری ج۵ص۴۴۸) برخی از منابع هم او را صغیر خوانده‌اند (مقاتل الطالبیین،ص۹۰)(مطالب السؤول ج۲ ص۶۶) (لهوف ص۱۶۸) اما فضیل بن زبیر (از اصحاب امام باقر و امام صادق ع) او را عبدالله ضبط کرده است. ابومخنف در خبری که از حمیدبن مسلم نقل کرده، انتساب این نام را به آن طفل، گفته برخی دانسته است، (تاریخ الامم و الملوک ج۵ص۴۴۸) اما خود در جای دیگر او را عبدالله دانسته است. (همان ص۴۶۸) مورخان و رجال شناسان بعدی همانند محمد بن حبیب بغدادی (المحبّر ص۴۹۱)، بلاذری (أنساب الأشراف ج۳ص۴۰۷)، ابونصر بخاری (سر السلسلة العلویة ص۳۰) ، ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین ص۸۹-۹۰) ، طبرانی (المعجم الکبیرج۳ص۱۰۳) ، قاضی نعمان مصری (شرح الاخبار ج۳ص۱۷۷)، بلعمی (تاریخ نامه طبری ج۴ ص ۷۱۰) ، شیخ مفید (الإرشادج۲ ص ۱۰۸و ۱۳۵) (الاختصاص ص۸۳)، و به پیروی از او طبرسی (إعلام الوریص۲۴۳) و شیخ طوسی (رجال الطوسی ص۱۰۲) ، به صراحت نام او را عبدالله نوشته اند.

بسیاری از منابع متأخر نیز، این طفل را با همین نام یاد کرده‌اند. نخستین مورخی که از آن طفل شیرخوار با نام علی یاد کرده است، ابن أعثم کوفی در کتاب الفتوح است که او را «عليٌّ فی الرضاع» خوانده است. خوارزمی نیز که بسیاری از مطالب مقتل خود را از ابن أعثم گرفته، از او با عنوان «عليٌّ الطفل» (بدون وصف أصغر) یادکرده است. (خوارزمی، مقتل الحسین ج۲ ص ۳۷) (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص۵۵۱)

۹۰– تیر سه شعبه: از مورخام متقدم، ابوحنیفه دینوری تنها کسی است که ضمن گزارش شهادت این طفل، ویژگی تیری را که به او اصابت کرده ، نوشته است. او می‌نویسد: ... فرماه رجل من بنی اسد و هو فی حجر الحسین بِمِشقص فقتله، «در حالی که آن طفل در آغوش حسین بود، شخصی از بنی اسد تیری باریک و بلند پرتاب کرد و آن طفل را کشت. (الأخبار الطوال ص۳۸۱)

اما تعبیر تیر سه شعبه که اکنون در منابر و مجالس روضه خوانی مرسوم است، تنها در برخی مقتل‌های معاصر آمده است که اعتباری ندارند ، مانند: (تذکرة الشهداء، ملاحبیب الله کاشانی ص۲۱۸) (کبریت احمر فی شرائط المنبر، محمد باقر خراسانی قائنی بیرجندی ص۱۲۶)

۹۱– مَلَکی به نام فُطرُس: در کتاب شریف کامل الزیارات نوشته ابن قولویه قمی (۳۶۷ق) آمده است: محمّد بن جعفر قریشی رزّاز کوفی می‌گوید: از دائی‌ام محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب گفت: موسی بن سعدان حنّاط از عبد اللّه بن قاسم حضرمی، از

ابراهیم بن شعیب میثمی نقل کرد که گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که حسین بن علی علیهما السّلام متولّد شدند حق تعالی به جبرئیل امر فرمود که در ضمن هزار فرشته دیگر به زمین فرود آید و از طرف خدا و خودش به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم تهنیت بگوید. حضرت فرمودند: محل فرود آمدن جبرئیل جزیره‌ای بود در میان دریائی و در آن جزیره فرشته‌ای می‌زیست بنام فطرس که از جمله عرش محسوب می‌شد و حق تعالی او را بر انجام کاری مبعوث نمود و چون وی در بجا آوردن آن سستی نمود بالش شکسته شد و او در آن جزیره افتاد و مدت ششصد سال خداوند را عبادت می‌کرد تا حضرت حسین بن علی علیهما السّلام متولد شدند به هر صورت فطرس به جبرئیل عرضه داشت: اراده کجا داری؟ جبرئیل فرمود: خداوند متعال بر حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نعمتی عنایت فرموده و من را برای گفتن تهنیت از جانب خودش و خودم به نزد آن جناب فرستاده اکنون محضر مبارک آن حضرت می‌روم. فطرس عرضه داشت: ای جبرئیل من را با خودت ببر شاید حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای من دعاء فرماید. حضرت فرمودند: جبرئیل فطرس را با خود برد و هنگامی که به مکان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسید فطرس را بیرون گذارد و خودش محضر مبارک آن جناب مشرّف گردید و از ناحیه خدا و خود به حضرتش تهنیت گفت و سپس حال فطرس را گزارش داد. حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: ای جبرئیل او را داخل کن. جبرئیل او را داخل نمود و وی حال خود را برای آن جناب بازگو نمود. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برایش دعاء نموده و فرمودند: بال شکسته خودت را به این مولود بکش و به جای خودت برگردد. حضرت فرمودند: فطرس بال شکسته‌اش را به حضرت امام حسین علیه السّلام کشید و سالم شد و به هوا پرواز کرد و گفت: ای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: این حتمی است که امّت شما عنقریب این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقّی که این مولو د بر من دارد ملتزم هستم هر زائری که او را زیارت کند، زیارتش را به آن حضرت رسانده و هر سلام‌کننده‌ای که به حضرتش سلام کند، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هر کسی که به جنابش تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم این بگفت و به آسمان پرواز کرد. (کامل الزیارات ص ۶۶) (محمد بن حسن صفار ۲۹۰ق ، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص: ۶۸) (صدوق ۳۸۱ق، الأمالی ص۱۳۷)

عارف کامل حضرت آیت الله شیخ عزیز الله خوشوقت که به حقائق هستی و ماوراء الطبیعة دست پیدا کرده بودند و از أحوال ملائکه و جنبیان و أرواح آدمیان مطلع بودند، داستان فطرس مَلَک را ردّ فرموده و آنرا غیر صحیح می‌دانستند و می‌فرمودند: فرشتگان از خطا و لغزش معصوم هستند و هیچگاه از ایشان معصیت یا کوتاهی سر نمی زند.

علاوه بر سندی را که مرحوم ابن قولویه ارائه کرده است به شدت ضعیف می‌باشد و آن چنین است: **حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِیُّ الرَّزَّازُ الْکُوفِیُّ** امامی ثقه جلیل ؟ **قَالَ حَدَّثَنِی خَالِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ** امامی ثقه جلیل **قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ سَعْدَانَ الْحَنَّاطُ** ضعیف فی الحدیث **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِیِّ** کذاب غال واقفی **عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ شُعَیْبٍ الْمِیثَمِیِّ** مجهول **قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ....** (کامل الزیارات ص ۶۶)

۹۲– شرط حضرت زینب با عبدالله بن جعفر در هنگام ازدواج که در هنگام سفر برادر خود را همراهی کند: هیچ یک از منابع معتبر تاریخی، چنین مطلبی را گزارش نکرده‌اند، اما در برخی از آثار معاصران همانند «وفیات الأئمه ص۴۴۴» نوشته گروهی از خطبای بحرین و قطیف، به این نکته اشاره شده است. (مقتل جامع ج۲ ص ۵۱۸)

۹۳– علتی که برای کربلا نرفتن «عبدالله بن جعفر» و «محمد بن حنفیه» و «ابن عباس» ذکر کرده اند:

اگرچه عللی نظیر بیماری و نابینایی و مأموریت و ... ذکر شده است اما علت صحیح کربلا نرفتن این دو تن این بود که آنها هنوز واجب الاطاعة بودن امام(ع) و تکامل روحی و معنوی ایشان را آن طور که شیعیان صد درصد، قبول دارند، باور نداشتند. لذا امام حسین(ع) را نصیحت کردند که به کربلا نرود!

عبدالله بن جعفر امام حسین(ع) را نصیحت کرد و برای ایشان نوشت:

من از کاری که آهنگ آن را داری بر تو بیمناکم و می‌ترسم خود و خاندانت در آن به هلاکت برسید. اگر تو امروز هلاک شوی، نور زمین خاموش خواهد شد، زیرا تو پرچم هدایت یافتگان و امیرمؤمنانی. در رفتن شتاب مکن، زیرا من خود به دنبال نامه عازم دیدار شما هستم. والسلام. (طبری ۳۱۰ق، تاریخ الامم و الملوک ج۵ ص ۳۸۷–۳۸۸)

اما علت عدم حضور محمد بن حنفیه در کربلا این بود که بواسطه نوشته امام حسین(ع) دانست که ایشان به فتح و پیروزی و حکومت دست نخواهد یافت فلذا با امام(ع) همراه نشد.

حمزة بن حمران از امام صادق(ع) پرسید که علت تخلّف محمد بن حنفیه از همراهی با امام حسین چه بود؟ حضرت فرمودند: ای حمزه در این باره با تو سخنی می‌گویم، اما دیگر در این باره سؤال مپرس. امام حسین ع وقتی عازم عراق شد، کاغذی خواست و بر آن نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی به بنی هاشم. هر کس از شما به من بپیوندد شهید می شود و هر که روی گرداند به فتح دست نمی‌یابد. والسلام.

حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ وَ تَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا حَمْزَةُ إِنِّي سَأُحَدِّثُكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهاً دَعَا بِقِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ أَلحق [لَحِقَ] بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ مَعِي وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ..(بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محمد بن حسن صفار ۲۹۰ق، ج۱، ص: ۴۸۲)

در مقتل جامع سید الشهداء پس از نقل اقوال مختلف و نقد آنها نهایتاً می‌نویسد: در مجموع می توان نتیجه گرفت که فرضیه چهارم به واقعیت نزدیکتر است، یعنی ابن حنفیه اگرچه حرکت امام را مشروع می دانست، خود روحیه خطر پذیری و تفکر انقلابی نداشت و چون امام او را مکلف به همراهی با خود نکرد، در مدینه ماند تا اطلاعات مدینه را به امام گزارش کند... به هر حال همراه نشدن محمد با برادرش حسین ع ومحروم ماندنش از جهادف سلب توفیقی از او بود. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص ۵۳۲ و ۵۳۳)

در کافی روایتی وجود دارد که بیان می‌کند محمد بن حنفیه بعد از امام حسین﷥، حضرت سجاد﷥ را به عنوان امام قبول نداشت و ایشان را از خود بالاتر نمی دانست البته بعداً توبه کرد، اما همین مسأله، ضعف اعتقادی او را می‌رساند.

نظر عارف کامل **حضرت آیت الله خوشوقت**ؒ درباره عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه همین بود و ایشان نیز عملکرد آن دو را نقد می فرمودند. **ایشان درباره ابن عباس** (یکی از صحابه و مفسران صدر اسلام که در کربلا شرکت نداشت) می‌فرمودند: ابن عباس زمانی که از جانب أمیرالمؤمنین حاک بصره بود بیت المال آنجا را برداشت و به مدینه رفت. أمیرالمؤمنین فرمودند که بیت المال را برگردان، اما او گفت حق من بیشتر از اینهاست.

مذمّت های أمیرالمؤمنین ﷥ از ابن عباس (مفسّر قرآن) در نهج البلاغه:

ابن عباس از یاران أمیرالمؤمنین﷥ در جنگ جمل، صفین و نهروان بود اما عاقبت به خیر نشد:

۱– بدرفتاری ابن عباس با بنی تمیم: (نامه هجدهم) از نامه‌های امام ﷥ به «عبد اللّه ابن عباس» فرماندار «بصره»: بدان «بصره» (امروز) جایگاه ابلیس است و محل کشت زار فتنه، با اهل آن با نیکی رفتار کن، و گره وحشت و ترس از حکومت را از قلوبشان بگشای (تا به راه آیند و احساس امنیت کنند). بدرفتاری تو با «بنی تمیم» و خشونتت با آنها را به من گزارش داده‌اند،

طائفه «بنی تمیم» همانها هستند که هر گاه مردی نیرومند از دست داده‌اند، نیرومند دیگری در میانشان چشم گشوده است، و در نبرد و مبارزه در جاهلیت و در اسلام کسی از آنان پیشی نگرفته است، به علاوه آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت دارند که ما نزد خدا بوسیله صله رحم و پیوند با آنان مأجوریم و با قطع آن مؤاخذیم ای ابو العباس مدارا کن- امید است خداوند- در مورد آنچه بر زبان و دستت از خیر و شر جاری شده تو را بیامرزد چرا که هر دو در این رفتار شریکیم، و سعی کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار بماند، و نظرم در باره تو دگرگون نشود. و السلام. (۱۸) (و من کتاب له (علیه‌السلام)) (إلی عبد الله ابن عباس و هو عامله علی البصرة) وَ اعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِیسَ وَ مَغْرِسُ الْفِتَنِ فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَیْهِمْ وَ احْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ قَدْ بَلَغَنِی تَنَمُّرُکَ لِبَنِی تَمِیمٍ وَ غِلْظَتُک عَلَیْهِمْ... (ترجمه‌گویاوشرح‌فشرده‌ای‌برنهج‌البلاغه، ج ۳ ص ۲۹، مکارم شیرازی) (ترجمه‌وشرح‌نهج‌البلاغه(فیض‌الاسلام)، ج ۵ص۸۶۹)

۲- نصیحت امام(ع) به ابن عباس برای دوری از دنیا: (نامه هفتاد و دوم) از نامه‌های امام علیه السلام به عبد اللّه بن عباس: اما بعد، تو بر اجل و سر آمدت پیشی نمی‌گیری و از آنچه روزی تو نیست قسمت تو نمی‌گردد. بدان دنیا دو روز است روزی بسود تو، و روزی بزیانت، دنیا خانه متغیر و پر تحولی است. آنچه از منافع قسمت تو است بسراغ تو می‌آید هر چند ضعیف باشی. و آنچه هم بر زیان تو است گریبانت را می‌گیرد هر چند قوی باشی، و قدرت دفع آن را نخواهی داشت. ۷۲- و من کتاب له ع إلی عبد الله بن العباس [رضی الله عنه] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ لَسْتَ بِسَابِقٍ أَجَلَکَ وَ لَا مَرْزُوقٍ مَا لَیْسَ لَکَ وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ یَوْمَانِ یَوْمٌ لَکَ وَ یَوْمٌ عَلَیْکَ وَ أَنَّ الدُّنْیَا دَارُ دُوَلٍ فَمَا کَانَ مِنْهَا لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ... (ترجمه‌گویاوشرح‌فشرده‌ای‌برنهج‌البلاغه، مکارم شیرازی، ج ۳ص۲۰۳) (فیض الاسلام، ص ۱۰۷۵)

۳- دزدیدن بیت المال بصره توسط ابن عباس: (نامه چهلم) از نامه‌های امام (ع) به یکی از فرماندارانش [ابن عباس]: اما بعد در باره تو بمن جریانی گزارش شده است، که اگر انجام داده باشی پروردگارت را بخشم آورده‌ای. امامت را عصیان کرده‌ای، و امانت (فرمانداری) خود را برسوائی کشیده‌ای بمن خبر رسیده که تو زمینهای آباد را ویران کرده‌ای و آنچه توانسته‌ای تصاحب نموده‌ای[5]. و از بیت المال که زیر دستت بوده است بخیانت خورده‌ای فورا حساب خویش را برایم بفرست، و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت‌تر است و السلام. (ترجمه‌گویاوشرح‌فشرده‌ای‌برنهج‌البلاغه، مکارم شیرازی، ج ۳ ص۱۰۱)

---

[5] معنای عبارت «جَرَّدتَ الأرضَ» این است که زمین را لخت و لیسیده کردی و ظاهر آن را نمایان ساختی و مراد از این عبارت در اینجا این است که تو تمام اموال بیت المال را سرقت کردی.

(۹) الکتاب (۴۰) و من کتاب له علیه السّلام إلی بعض عماله: أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی عَنْکَ أَمْرٌ- إِنْ کُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّکَ- وَ عَصَیْتَ إِمَامَکَ وَ أَخْزَیْتَ أَمَانَتَکَ- بَلَغَنِی أَنَّکَ جَرَّدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَیْکَ- وَ أَکَلْتَ مَا تَحْتَ یَدَیْکَ فَارْفَعْ إِلَیَّ حِسَابَکَ- وَ اعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ...

أقول: نقله السَّیِّد رحمه الله کما ذکرنا من دون إیعاز إلی المکتوب إلیه، و لکن ابن عبد ربه، و البلاذری صرَّحوا بأنَّه عبد اللَّه بن عبَّاس، ابن عمّه و الوالی علی البصرة من قِبَله. (مکاتیب الأئمة(ع)، المیانجی ،ج۲،ص:۱۲۹)

جواب ابن عباس به امام(ع)**:** آنچه به تو خبر داده‌اند باطل است: أما بعد فإن الذی بلغک (عنی) باطل، و أنا لما تحت یدی أضبط و أحفظ فلا تصدق علیّ الأظناء رحمک اللّه و السلام.

جواب امام(ع) **به ابن عباس:** همانا تو را رها نمی‌کنم تا مقدار جزیه‌هایی که جمع کرده‌ای را بگوئی و بگوئی با آن چه کرده‌ای؟ أما بعد فإنه لا یسعنی ترکک حتی تعلمنی ما أخذت من الجزیة؟ و من أین أخذته و فیما وضعت ما أنفقت منه [۴] فاتق اللّه فیما ائتمنتک علیه و استرعیتک حفظه، فإن المتاع بما أنت رازی منه قلیل [۱] و تباعة ذلک شدیدة و السلام. (أنساب الأشراف، البلاذری ،ج۲،ص:۱۷۱)

جواب ابن عباس به امام(ع)**:** اگر من تمام آنچه روی زمین است را بردارم از عمل تو بهتر است که برای بدست آوردن حکومت خون مسلمین را ریختی: أما بعد فقد فهمت تعظیمک علی مرزأة ما بلغک أنی رزأته من أهل هذه البلاد، و و اللّه لأن ألقی اللّه بما فی بطن هذه الأرض من عقیانها و لجینها، و بطلاع ما علی ظهرها أحبّ إلیّ من أن ألقاه و قد سفکت دماء الأمة لأنال بذلک الملک و الإمارة فابعث إلی عملک من أحببت.

۴- جواب امام(ع) **به ابن عباس وقتی او به مکه رسید:** (نامه چهل و یکم) از نامه‌های امام (ع) به یکی از فرماندارانش [ابن عباس]: اما بعد من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن‌تر از تو نیافتم بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم. اما تو همین که دیدی زمان بر **پسر عمّت** [ابن عباس پسر عموی حضرت بود]. سخت گرفته، و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی‌مقدار شده، و این امت اختیار را از دست داده و حمایت کننده‌ای نمی‌یابد. عهد و پیمانت را نسبت بپسر عمت دگرگون ساختی، و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی. و با خائنان، نسبت باو خیانت ورزیدی نه پسر عمت

را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی. گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام ندادهای، گویا حجت و بینهای از طرف پروردگارت دریافت نداشتهای، و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حیله و نیرنگ بکار می‌بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائمشان را در اختیارگیری، پس آن گاه که امکان تشدید خیانت به امت را پیدا کردی تسریع نمودی، با عجله به جان بیت المال آنها افتادی، و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای زنان بیوه و ایتامشان نگهداری می‌شد ربودی همانند گرگ گرسنهای که گوسفند زخمی و استخوان شکستهای را برباید. سپس آنرا بسوی حجاز [مکه] با سینهای گشاده و دل خوش حمل نمودی بی آنکه در این کار احساس گناه کنی، بی پدر باد دشمنت گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت بخانه خود حمل می‌کردی، «سبحان اللّه» آیا به معاد ایمان نداری از بررسی دقیق حساب در روز قیامت نمی‌ترسی ای کسی که در پیش ما از خردمندان بشمار می‌آمدی چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می‌بری در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری، و حرام می‌آشامی. چگونه با اموال ایتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می‌خری و زنان را بهمسری می‌گیری (در حالی که می‌دانی) این اموال را خداوند بآنان اختصاص داده، و بوسیله آن مجاهدین، بلاد اسلام را نگهداری و حفظ می‌نماید. از خدا بترس و اموال اینها را بسویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند بمن امکان دهد وظیفهام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچکس را با آن نزدم مگر این که داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد... به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی‌کردند. و در اراده من اثر نمی‌گذاردند، تا آن گاه که حق را از آنها بستانم، و ستمهای ناروائی را که انجام دادهاند دور سازم، به خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضا) آنچه تو گرفتهای برای من حلال بود، خوشایندم نبود که آنرا میراث برای بازماندگانم بگذارم. بنا بر این دست نگه دار و اندیشه نما فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیدهای، در زیر خاکها پنهان شدهای و اعمالت بتو عرضه شده، در جائی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را می‌دهد، و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می‌کند «ولی راه فرار و چاره مسدود است» (۴۱- و من کتاب له (علیه‌السلام) إلی بعض عماله [در نسخه خطی سال ۴۶۹ آمده و هو عبدالله ابن عباس] أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِی أَمَانَتِی وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِی وَ بِطَانَتِی وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی أَوْثَقَ مِنْكَ فِی نَفْسِی لِمُوَاسَاتِی وَ مُوَازَرَتِی وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَیَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ... (ترجمه‌گویاوشرح‌فشرده‌ای‌برنهج‌البلاغه، مکارم شیرازی ، ج ۳ ص۱۰۵) (فیض الاسلام ج۳ص۹۵۸)

جواب ابن عباس به امام ﷺ **:** حقّ من از بيت المال بيشتر از آنچيزى است كه بردهام.... أما بعد فقد بلغنى كتابک تعظم على إصابة المال الذى أصبته من مال البصرة، و لعمرى إنّ حقى فى بيت المال لأعظم مما أخذت منه و السلام.

جواب امام ﷺ **به ابن عباس:** از عجيب ترين چيزها اين است كه نفست تو را فريفته و خيال كردهاى كه حق تو از بيت المال بيشتر از ديگر مسلمين است... أما بعد فإن من أعجب العجب تزيين نفسک لک أن لک فى بيت المال من الحق اكثر مما لرجل من المسلمين، و لقد أفلحت إن كان ادّعاؤک ما لا يكون و تمنيک الباطل ينجيک من الإثم، عمرک اللّه إنک لأنت السعيد إذا! و قد بلغنى أنک اتخذت مكة وطنا، و صيّرتها عطنا، و اشتريت مولدات المدينة و الطائف، تتخيرهن على عينک و تعطى فيهن مال غيرک، و اللّه ما أحب أن يكون الذى أخذت من أموالهم لى حلالا أدعه ميراثا فكيف لا أتعجب من اغتباطک بأكله حراما!!! فضحّ رويدا فكأنّک قد بلغت المدى، حيث ينادى المغتر بالحسرة، و يتمنّى المفرط التوبة، و الظالم الرجعة، وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ و السلام.
(أنساب الأشراف، البلاذرى ،ج۲،ص:۱۷۶)

كتب منبعى كه ماجراى سرقت ابن عباس را ذكر كرده اند به ترتيب تاريخ وفات مؤلف بدين شرحند:

أنساب الأشراف، البلاذرى ۲۷۹ق ،ج۲،ص:۱۷۰: او مى نويسد: برخى از مردم خيال كردهاند كه عبدالله بن عباس پيوسته در بصره بود تا اينكه امام حسن با معاويه صلح نمود اما اين مطلب ثابت نيست و آنچه ثابت است اين است كه ابن عباس، هنگامى كه أميرالمؤمنين على ؈ كشته شد، از حجاز نامهاى به امام حسن نوشت.

تاريخ‌اليعقوبى (بعد از ۲۹۲ق) ،ج۲،ص:۲۰۵ البته در اين كتاب آمده است كه ابن عباس توبه كرد و تمام يا اكثر اموال را بازگرداند. (نامه ۲۲ نهج البلاغة، از همين عبارات گرفته شده است با تلخيص و حذف) (وقعة‌صفين، نصر بن مزاحم منقرى ۲۰۷ق،ص:۱۰۷)

تاريخ الأمم و الملوک، الطبرى، ۳۱۰ق ،ج۵،ص:۱۴۳) طبرى به نقل از ابوزيد مى نويسد: ابوعبيده تصور كرده است كه ابن عباس تا زمان شهادت امام على ؈ در بصره بود و صلح امام حسن با معاويه را نيز مشاهده كرد و بعدا به مكه هجرت نمود اما صحيح اين است كه آنكه شاهد صلح امام حسن با معاويه بود، عبيدالله بن عباس بود نه عبدالله ابن عباس. (تاريخ الأمم و الملوک، الطبرى ،ج۵،ص:۱۴۳)

رجال الكشى (نيمه اول قرن۴) ص ۶۱

تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی۶۵۴ق ،ص:۱۴۰ **عذاب وجدان ابن عباس از یاری نکردن امام حسین**(ع)**:** سبط ابن الجوزی می‌نویسد: ابواراکه گفته است که ابن عباس پشیمان شد و عذرخواهی کرد و علی پذیرفت و گفته شده به کوفه بازگشت اما صحیح این است که ابن عباس پیوسته در مکه بود تا اینکه علی ع در همان سال به شهادت رسید و هنگامی که حسین ع کشته شد، ابن عباس پیوسته گریه کرد تا اینکه بینائیش از بین رفت. الصحیح انه لم یزل مقیما بمکة حتی استشهد علی (ع) فی هذه السنة و لما قتل الحسین (ع) لم یزل ابن عباس یبکی علیه حتی ذهب بصره. (تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی ،ص:۱۴۱)

نهج البلاغة، سید رضی ۴۰۶ ق (نامه ۴۰ و ۴۱) (مرحوم رضی این عبارات نهج البلاغه را عیناً از کتاب «أنساب الأشراف» گرفته است اما در برخی از خطبه‌ها، نام «ابن عباس» را حذف نموده و به جای آن نوشته بعض کارگزاران)

مکاتیب الأئمة(ع)، المیانجی، معاصر ،ج۲،ص:۱۲۹

ادعای دروغین ابن عباس در تفسیر قرآن: کشی در کتاب رجالش با سند صحیح از امام باقر(ع) نقل می کند که فرمودند: مردی نزد پدرم آمد و گفت: همانا فلانی یعنی عبدالله بن عباس اعتقاد دارد که تمام آیاتی را که در قرآن نازل شده است می داند که در چه روزی و درباره چه کسی نازل شده است. پدرم (امام سجاد) فرمود: از او بپرس ایه ﴿وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى‏ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى‏ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا. ﴾ درباره چه کسی نازل شده است و آیه ﴿وَ لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ. ﴾ درباهر چه کسی نازل شده است؟ و آیه ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا ﴾ درباره چه کسی نازل شده است. پس آن مرد نزد ابن عباس رفت و پرسید. ابن عباس گفت: دوست دارم مرا با کسی که تو را به این پرسش امر کرده است، مواجه کنی تا از او بپرسم. اما تو از او بپرس عرش چیست و چه زمانی خلق شده است و چگونه است. آن مرد نزد پدرم آمد، پس ماجرا را گفت. پردم گفت: ایا پاسخ آیات را به تو نداد؟ گفت: نه. پدرم گفت: اما من جواب آنها را می دهم اما آیه اول (کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور خواهد بود و گمراه خواهد بود) و آیه دوم (نصیحت من به ایشان نفع نمی دهد اگر اراده نصیحت نمایم) درباره پدر او نازل شده است. و سومی درباره من و پدرم نازل شده است..... (رجال الکشی، - إختیار معرفة الرجال، نیمه اول قرن۴ ،ص: ۵۳) (الإختصاص،شیخ مفید۴۱۳ ، ص: ۷۲)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده دو آیه اول درباره او و پدرش نازل شده است. (تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قرن ۳، ج۲، ص: ۲۳)

مرحوم شیخ حرّ عامل در وسائل الشیعه می نویسد: این روایت صریح است در انکار ادعای ابن عباس. (وسائل الشیعة، ج۲۷، ص: ۱۹۳)

برتر دانستن خود از امام معصوم: کشی در رجالش نقل کرده است که محمد بن مسعود از جعفر بن احمد بن ایوب از حمدان بن سلیمان ابوالخیر از ابو محمد عبدالله بن محمد الیمانی از محمد بن حسین بی أبی طالب کوفی از پدرش جسین از طاوس نقل کرده است که: ما سر سفره ابن عباس نشسته بودیم و محمد بن حنفیه نیز حاضر بود. پس ملخی آمد و محمد بن حنفیه او را گرفت و گفت ایا می دانید این نقطه‌های سیاه روی بال این ملخ چیست؟ گفتند: خداوند عالمتر است. پس محمد گفت: پدرم علی گفت: با پیامبر بودیم که ایشان پرسید: یا علی آیا می‌دانی این نقطه‌های سیاه بر بال ملخ چیست؟ پدرم گفت: الله و رسولش عالمترند. پس پیامبر فرمود: بر وری بال او نوشته شده است: من الله، خداوند عالمیان هستم، ملخ را خلق نموده‌ام به عنوان سپاهی از سپاهیانم که هر که را بخواهم اصابت می کند. ابن عباس گفت: این قوم (امام حسن و امام حسین و زین العابدین) چه حالی دارند؟ بر ما تفاخر می کنند و می‌گویند که از ما عالمترند. پس محمد بن حنفیه گفت: ب هدنیا نیاورد آنها را مگر آنکسی که مرا به دنیا آورد. پس سخنان آن دو به امام حسن رسید، پس به دنبال آن دو فرستاد در حالی که آن دو در مسجد الحرام بودند. پس به آن دو گفتند: آنچه را که گفتید به من رسید. اما تو ای ابن عباس به من بگو آیه ﴿فَلَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ﴾ درباره پدر من نازل شده یا درباره پدر تو؟ سپس آیات کثیری را تلاوت فرمودند و گفتند: قسم به خدا اگر آن [مصلحتی] که ما می‌دانیم نبود، از عاقبت امرت آگاهت می‌کردم. و به زودی آگاه خواهی شد. تو با این کلامت در بدنت نقص وارد کردی و گرگرا از نسل خودت قرار دادی و اگر به من اجازه داده شده بود می‌گفتم درباره تو چیزی را که مرا انکار می‌کردند. (رجال الکشی – إختيار معرفة الرجال، ص: ۵۶)

علت کوری ابن عباس انکار ولایت علی‌عليه‌السلام: امام صادق (ع) فرمود: در این میان که پدرم (امام باقر) نشسته بود، چند تن هم نزد او بودند، بدون انتظار چنان خندید که دو چشمش پر از اشک شد و سپس فرمود: می‌دانید چه چیزی مرا به خنده آورد؟ فرمود: گفتند: نه، فرمود: ابن عباس گمان کرده که در زمره کسانی است که گفته‌اند: «رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» «پروردگار ما خدا است و سپس بر آن استقامت کردند» من به او گفتم: تو فرشته‌ها را دیدی ای پسر عباس که به تو خبر دهند در دنیا و آخرت دوست تو هستند و تو از بیم و اندوه آسوده‌ای؟ در جواب گفت: خدای تبارک و تعالی فرماید: « إنما المؤمنون إخوةٌ:

همانا مؤمنان همه برادرند» پس همه امت در آن داخلند، من خندیدم و گفتم: ای ابن عباس راست گفتی. تو را به خدا آیا در حکم خدا جل ذکره اختلافی هست؟ گفت: نه، گفتم: بگو بدانم، چه حکمی می‌کنی در باره مردی که با شمشیرِ خود انگشتان مردی را انداخته و رفته و مرد دیگر آمده و کفِ آن انگشت بریده را انداخته و او را نزد تو آوردند و تو قاضی هستی، در باره او چه حکم میکنی؟، در جواب گفت: به آن که دست او را از مچ انداخته می‌گویم: دیه کف او را بده و به آن که دستش بریده شده می‌گویم: با او به هر چه خواهی نسبت به دیه کف تنها (بدون انگشتان) مصالحه کن و او را نزد دو عادل برم، برای آنکه بواسطه نبودن انگشت نقصان دیه اصلی را معین کنند و به آن که دست را انداخته برگردانند). من گفتم: اختلاف در حکم خدا وارد شد و گفته اول خود را نقض کردی. خدا نخواسته در میان خلقش موجبِ حدّی پدید شود که تفسیر و حکم معینی در زمین نداشته باشد باید آنکه کف را بریده قصاص کرد و کف او را برید و دیه انگشتان را به او رد کرد حکم خدا در شبی که امر او نازل شد چنین است و اگر پس از آنکه آن را از رسول خدا (ص) شنیدی انکار کنی خدا تو را به دوزخ برد، چنانچه تو را کور کرد، روزی که ولایت علی (ع) و حکم الهی را بر او منکر شدی. ابن عباس: به همین جهت چشمم کور شد (این کلام اعتراف او است برای حضرت باقر و بعضی آن را حمل بر انکار کرده‌اند- از مجلسی ره). امام باقر: تو از کجا این را می‌دانی؟ (ابن عباس:) به خدا چشم من کور نشد مگر از سیلی پَرِ فرشته، فرمود: من خندیدم و او را در آن روز به حال رها کردم چون دچار سستی عقل بود و سپس به او برخوردم و گفتم: ای پسر عباس، هیچ گاه چون دیروز به راستی سخن نکردی، گفتی که: علی بن ابی طالب (ع) به تو فرموده است: شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امور سال نازل می‌شود و آن امور پس از رسول خدا (ص) والیانی دارد، تو گفتی: آنها کیانند، و او فرمود: من و یازده کس از صلب من که همه امام و محدث هستند، تو گفتی: به رأی من شب قدر نباشد جز با رسول خدا (ص) و آن فرشته که با علی (ع) حدیث می‌کرد بر تو عیان شد و به تو گفت: ای عبد الله دروغ می‌گوئی، آنچه را علی (ع) باز گوید من به دو چشم خود دیدم- ولی او به چشم خود ندیده ولی با دل دریافته و با گوش شنیده- سپس با پرش به تو سیلی زد و تو کور شدی. ابن عباس گفت: ما در هر چه اختلاف داریم حکمش با خدا است، من گفتم: حکم خدا موافق حکم کسی است که در یک موضوع دو رأی مختلف دارد؟ جواب گفت: نه، من گفتم: در اینجا است که خود هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی. (الکافی ج۱ ص ۲۴۷) (برخی کوری ابن عباس را در زمان ابن زبیر دانسته اند) (در سند روایت فوق «الحسن بن العباس بن الحریش» وجود دارد که درباره آن آمده است: امامی ضعف جداً فلذا این روایت، ضعیف السند می باشد)

(از آنجائی که سال فوت ابن عباس ۶۸ ق و سال میلاد امام باقر عليه السلام **۵۷** ق بوده است فلذا امام باقر در هنگام صحبت با ابن عباس حداکثر یازده ساله بوده اند.)

آیت الله خوئی بعد از نقل روایات فوق و جرح در سند آنها می نویسند: «و المتحصل مما ذكرنا أن عبد الله بن عباس كان جليل القدر مدافعا عن أمير المؤمنين و الحسنين ع كما ذكره العلامة و ابن داود.» (معجم‌رجال‌الحدیث، خوئی ج : ۱۰ ص : **۲۳۹**) اما کلام ایشان ظاهراً صحیح نمی‌باشد و از روایات فوق نمی‌توان به این راحتی عبور نمود.

ابن عباس امام حسین عليه السلام **را نصیحت می‌کند!** ابن عباس در ملاقات امام حسین عليه السلام در مکه از ایشان خواست که از رفتن به کوفه صرف نظر کرده، رهسپار یمن شود، یا دست کم زنان و کودکان را با خود نبرد. (مقتل جامع سید الشهداء ج۲ ص۵۳۷) به نقل از (الأخبار الطوال، دینوری ص۳۶۱) و (بَلاذُری، أنساب الأشراف ج۳ ص ۳۷۳و ۳۷۴) و (طبری، تاریخ الأمم و الملوک ج۵ ص ۳۸۳ و ۳۸۴) و (مسعودی، مُروج الذهب ج۳ ص۶۴ و ۶۵) و (ابن مسکویه رازی، تجارب الأمم ج۲ ص ۵۸) و (ابن أعثم، الفتوح ج۵ ص۶۶)

اگر ابن عباس مقام عصمت و مقام علمی و معنوی امام حسین عليه السلام **را به درستی می شناخت هیچ گاه به خود اجازه نمی داد تا امام را نصیحت نماید.**